

میراث مشترک بشریت و وصف آن به عنوان قاعده آمره

محمد شریف *

«درآمد»

بررسی نحوه تملک منابع معدنی واقع در اعماق اقیانوس‌ها با این انگیزه صورت می‌پذیرد که جریان مجادلات حقوق در مورد یکی از عوامل مؤثر در روند توسعه کشورهای پیشرفته صنعتی ملاحظه گردد. در این بررسی جان کلام این است که مواضع این کشورها جهت مشروعیت بخشیدن به عمل‌شان در دست اندازی به این منابع و بهره‌برداری یکجانبه از آنها و استدلال دول در حال توسعه جهت نامشروع شمردن این دیدگاه، تحلیل گردد. هدف این است که جوهره استدلال دول توسعه یافته صنعتی، مبنی بر اینکه: "اموالی که متعلق به هیچ کس نیست، به کسانی تعلق دارد که تکنولوژی تملک آنرا دارند." در بوطه نقد قرار گیرد.

هدف ارائه یک مجادله حقوقی و گریز از مقولات سیاسی بوده، مع هذا نظر به اینکه حقوق بین‌الملل را از ورود به نگرش‌های سیاسی گریزی نیست، در جابجای نوشتار،

* مربی و مدرس مدعو دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

مسائل سیاسی بمثابة ظرف تحلیل حقوقی عنوان گردیده است.

منبع کافی که انسان طی نیم قرن اخیر مورد استفاده قرار داده و ذخایر آنها را به اتمام رسانده، بیش از تمامی منابعی است که از ابتدای صنعتی شدن جوامع بشری مصرف شده است. حرکت و تکاپوی دائمی کارخانه‌های کشورهای پیشرفته صنعتی ضرورت مصرف چنین حجم عظیمی از این منابع را الزام آور ساخت و چنانچه این نیاز روبه گسترش، رشدی همانند دهه‌های پیشین را پیش رو داشته باشد، نیاز جوامع صنعتی به منابع کافی، توان ذخیره‌های شناخته شده را تحلیل خواهد برد. مفهوم این پیش‌نگری این است که منابع موجود در این ذخایر و منابع شناخته شده و کشف نشده واقع در طبقات فوقانی زمین پاسخگوی این نیاز روبه رشد نخواهد برد. هم اکنون از تعداد منابع کشف نشده که به مقدار قابل توجهی کاشته شده و جوامع صنعتی به سوی بهره‌برداری از منابعی روی آورده‌اند که تا چندی پیش به علت استقرار آنها در طبقات تحتانی زمین، زمین، اقتصادی به شمار نمی آمده است.

از سوی دیگر بستر و زیر بستر اعماق اقیانوسها، مخزن ثروتهای کانی قابل ملاحظه‌ای است. دانشمندان حدس می‌زنند که اقیانوس آرام محتوی ۳۵۸ میلیارد تن منگنز، ۲۰۷ میلیارد تن آهن، ۴۳ میلیارد تن آلومینیوم، ۲۵ میلیارد تن منیزیم، ۱۴/۷ میلیارد تن نیکل و ۹/۹ میلیارد تن مس می‌باشد. طبق گزارش اداره زمین‌شناسی ایالات متحده آمریکا، میزان ذخایر جهانی شناخته شده نفت به ۸۹۵ میلیارد تن سر می‌زند که ۱۴/۸ میلیارد تن آن زیر کف دریاست.^۱

آمارهای فوق نشان می‌دهد که پهنه اقیانوسها عرصه‌ای زرخیز و پرنعمت است. کشورهای دارای تکنولوژی پیشرفته از دیر باز به وجود این ثروت عظیم واقف و آگاه بودند، اما به دو علت این ثروت از پهنای آنها دور مانده بود. یکی فوق تکنولوژی و اینکه دستیابی به این منابع تکنولوژی بالایی را مطالبه می‌کرد و دیگر اینکه منابع ارزاتر

۱- آمارها از نشریه پیام بونسکو شماره ۶۶، اخذ شده است. همچنین رجوع کنید به: رابین چرچیل و آلن لو، حقوق بین‌الملل دریاهای، ص ۳۰۲، ترجمه فارسی: بهمن آقایی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷.

در سطوح فوقانی زمین موجود بود و آن امر حفاری در اعماق اقیانوسها را فاقد توجه اقتصادی می ساخت. برای اینکه بتوانیم تکنولوژی مورد نیاز جهت دستیابی به این معادن ارزشمند را مجسم نماییم، باید به این نکته توجه داشت که متوسط عمق اقیانوسها حدود ۳۷۹۰ متر تخمین زده می شود، در حالی که متوسط ارتفاع از سطح دریا چیزی حدود ۸۴۰ متر را نشان می دهد. عمیق ترین نقطه جهان در گودال ماریانا در ناحیه ای واقع در حد فاصل جزایر گوام و پاپ در اقیانوس آرام قرار دارد و دارای عمقی در حدود ۱۱۰۰۰ متر می باشد^۱ و اگر کوه اورست در این گودال جا داده شود قله آن با سطح آب حدود ۲ کیلومتر فاصله خواهد داشت. در آن روزها بشریت بر این بود که دستیابی تکنولوژی که قادر به حفاری در چنین عمقی باشد حتی در چشم اندازی دور نمی گنجد، اما رشد سریع تکنولوژی بی پایه بودن چنین اندیشه ای را در مدتی کوتاه ثابت نمود. نیاز روز افزون به مواد اولیه و آگاهی انسان به محدودیت ذخایر منابع معدنی مستقر در بخش خاکی کره زمین، توجه بشر را به اقیانوسها معطوف نمود و دست اندازی به ذخایر غنی اعماق آغاز شد.

تنازع قدرتها بر سر مالکیت دریاها

در ادوار اولیه حیات انسان، دریا منشأ اوهام و منبع مجهولات بوده است. آن زمان که آگاهی بشر از محدوده مشهودات سطح زمین تجاوز نمی کرده اندیشه وی به پهنه دریاها معطوف بود و بر این گمان بود که جهان مسطح است و در نقطه ای از دریاها پایان می پذیرد. گسترش علوم و پیشرفت تکنولوژی، دریا را از هیئت موجودی ناشناخته خارج ساخت و مصنوعات ساخت بشر توانستند به اعماق دریاها راه یابند. از امپراتوری هخامنشی به عنوان اولین حکام مقتدر دریاها نام می برند^۲. انعقاد

۱- هوارد براهم، نشریه پیام یونسکو، شماره ۱۹۰، ص ۶

۲- داریوش شاهنشاه هخامنشی در سال ۵۱۷ ق. م ترعه نیل - دریای سرخ را حفر نمود تا کشتی های بازرگانی بتوانند از دریای فارس به مدیترانه برسند. متن کتیبه حجر الرشید در مصر چنین است: «من پارس را از پارس مصر را تسخیر کردم. فرمان دادم که این ترعه را حفر کنند از پی رود نیل که در مصر جاری است تا دریایی که از

معاهده‌ای بین ایران و یونان پس از نبرد تاریخی سالامین و تعهد ایران مبنی بر امتناع از حضور نظامی در آبهای تحت حاکمیت یونان از فاصله‌ای که یک سوارکار می‌تواند در یک روز تا خاک یونان طی کند، در بسیاری از کتب راجع به حقوق بین‌الملل دریاها مورد اشاره قرار گرفته است. مع هذا شروع و نقطه عطف دست اندازی به دریاها قرون وسطی است. در قرن سیزدهم جمهوری و نیز عظیم‌ترین ناوگان دریایی را در اختیار داشت و این امر ثروت و قدرت زیادی برای او به ارمغان آورده بود. این جمهوری در این دوران عبور و مرور در دریای آدریاتیک را کنترل می‌کرد. مطرح شدن دریاها به عنوان منبع قدرت و ثروت، مالکیت این عرصه پهناور را به عنوان عاملی تنازع مطرح نمود. در خلال قرون ۱۶ و ۱۷ مناطق وسیعی از دریای آزاد واقع در دریاهای سیاه، آدریاتیک و اژه مورد ادعای کشورهای همجوار آنها بوده است. دولت اسپانیا زمانی که با ناوگانهای عظیم خود نیز بر دریاها سیطره داشت، بخشی از اقیانوس اطلس و آرام را متعلق به خود می‌دانست. پرتغال نیز مدعی مالکیت بخش دیگری از دریای آزاد بود. در این میان کشورهای مثل انگلیس و هلند که چندی بعد خود به جرگه قدرتهای دریایی پیوستند در خوف به مخاطره افتادن تمامیت ارضی خود از سوی ناوگانهای دریای دو کشور قدرتمند اسپانیا و پرتغال به سر می‌بردند. آنها با توجه به دوره زمانی که توانستند به عنوان کشورهای دارنده ناوگانهای قدرتمند دریایی مطرح شوند، تئوری‌های حقوقی جالبی جهت تحلیل ماهیت حقوقی آبهای مجاور سرزمین خود ارائه می‌نمودند. انگلیس دیر زمانی معتقد بود که دریا شئی است بی‌صاحب^۱ و قابل تملک و هر دولتی می‌تواند این شیء بی‌صاحب را تصاحب نماید. این تئوری منتسب به «جان سلدن» حقوقدان تبعه همین کشور است و به تئوری «دریای بسته»^۲ معروف است. انگلیس به استناد این تئوری مدعی بود که آبهای اطراف جزیره انگلیس را تملک نموده، لذا ناوگانهای سایر دول حق

بارس بدان می‌پیوندد. این ترعه کنده شد چنانکه امر کردم تو کشتی‌ها روانه شدند، چنانکه اراده من بود» - رجوع کنید به: دکتر جلیل روشندل، جزوه درسی سیر قدرت در دریای، انتشارات دانشکده حقوق علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۲۷ به بعد.

1- Res nullius

2- Mare Clausum

ورود به این آبها را ندارد، هدف این دولت از پافشاری بر صحت تئوری سلدن در واقع جلوگیری از نزدیک شدن ناوگانهای سایر دول به سرزمین خودی بود. در همین زمان هلند به جرگه کشورهای دارنده ناوگانهای دریایی پیوسته بود و به همین خاطر نه تنها از سایر قدرتهای دولتی واهمه‌ای نداشت، بلکه خود در پی اشاعه تئوریهای بود که بتواند با توسل به آنها به ناوگانهای خود را به سرزمین سایر کشورها نزدیک نماید و همچنین بتواند سهم خود را از گستره دریاهای از دو قدرت دریای آن زمان یعنی اسپانیا و پرتغال مطالبه نماید. در این راستا هوگو گروسیوس حقوقدان هلندی تئوری «دریای باز»^۱ را مطرح کرد. به موجب این تئوری دریا منطقه‌ای است که به هیچ کس تعلق ندارد. به این معنی که هیچ کشوری صلاحیت انحصاری در دریای آزاد را ندارد^۲. بنابراین ادعای اسپانیا و پرتغال ناظر بر تملک دریاهای بی‌پایه است و ناوگان هلند می‌تواند از دریا جهت تجارت دریایی استفاده کند. همچنین ادعای انگلیس نیز بدون اساس است و هلند می‌تواند از آبهای مجاور این کشور عبور کند.

معارضه بین این دو حقوقدان تا آنجا ادامه یافت که انگلیس نیز دارای ناوگان دریایی شد پس از آن این کشور تئوری دریای بسته را به یک سو نهاد و با اشاعه تفکر توسعه حقوق دولت‌های ساحلی به آبهای آزاد مخالفت نمود و یکی از مخالفین سرسخت گسترش عرض دریای سرزمینی گردید^۳. در واقع پس از دستیابی انگلیس به ناوگانهای

1- Mare Liberum

- ۲- دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی، ص ۳۲۵، انتشارات گنج دانش، چاپ هفتم.
- ۳- دریای سرزمینی (Territorial sea) بخشی از دریاست که به سرزمین دولت ساحلی متصل است. از دیرباز این مسئله که دولت ساحلی تا چه میزان از دریای مجاور خاک خود را می‌تواند مشمول صلاحیت‌های ملی خود بداند موضوع مطرحی بوده است، قاعده کلاسیک اولیه منشعب به بنیکر شریک حقوقدان هلندی بوده است که در قرن هجدهم عنوان گردید و به قاعده برد توپ (Cannonshot doctrine) معروف شد. براساس این قاعده حد نهایی شلیک گلوله توپ از ساحل یک کشور، عرض دریای سرزمینی را معین می‌کند. این قاعده با ساخت توبهای دوربرد کنار گذاشته شد و فاصله ثابت تعیین گردید. این فاصله از ۳ مایل آغاز شده و ۶ مایل و ۱۲ مایل افزایش یافته است. در حال حاضر حدود ۲۰ دولت مدعی ۳ مایل، ۶ دولت مدعی ۴ مایل، ۸۱ دولت مدعی ۱۲ مایل، و بقیه کشورها مدعی بیش از ۱۲ مایل می‌باشند کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای ضمن ماده ۳ کشورها محق دانسته که عرض دریای سرزمینی خود را تا ۱۲ مایل از خط مبدأ تعیین نموده و اعلام دارند.

قدرتمند دریایی، تئوری دریای بسته سلدن می‌توانست در راه دستیابی انگلیس به خاک سایر کشورها به عنوان یک مانع باز دارنده عمل کند.

پس از آنکه دول اروپایی یکی پس از دیگری به کشورهای دارنده ناوگانهای دریایی تبدیل شدند نزاع قلمی بین حقوقدانان آنها نیز از بین رفت و پس از اختتام جنگ بین‌الملل دوم این نزاع بین دول صنعتی و جهان سوم آغاز شد. به این معنی که دول جهان سومی تلاش می‌کنند که مانع نزدیک شدن شناورهای جنگی به سواحل خود گردند و حقوق را به عنوان ابزاری جهت مواجهه با دول توسعه یافته به کار می‌گیرند و دول توسعه یافته نیز احراز دارند که حضور ناوگان خود را در هیچ نقطه‌ای از دریاها با مانع مواجه نمایند و سیادت دریای خود را در تمامی دریاها اعمال نمایند، با این تفاوت که کشورهای جهان سومی به دو دلیل از نزدیک شدن شناورهای متعلق به دول توسعه یافته به سواحل خود، در هراس بودند: یکی خوف از به مخاطره افتادن امنیت ملی به علت حضور ناوگان نظامی بیگانه در سواحل خود و دیگر یغمای منابع ماهی و دیگر موجودات زنده مستقر در آبهای مجاور سواحل شان. دریا دیگر نه فقط از بعد نظامی و به عنوان راهی جهت دستیابی به سرزمین‌های جدید، بلکه به عنوان منبع منافع بی‌شمار اقتصادی مطرح بود. تکنولوژی پیشرفته کشورهای صنعتی بهره‌برداری بی‌رویه‌ای از این منابع را پی گرفته بود. «بیست کشور عمده، حدود ۸۰ درصد از کل صید ماهی جهان را به خود اختصاص داده‌اند و ۲۰ درصد باقیمانده بین ۱۲۰ کشور ساحلی جهان تقسیم می‌شود، در بین بیست کشور اصلی صنعت ماهیگیری، دول پیشرفته جهان از موقعیتی برخوردارند که در مقایسه با صنعت کشتیرانی انحصار کمتری را نشان می‌دهد.^۱» در این میان کشورهای درون ساحل مثل افغانستان از این ثروت عظیم کوچکترین سهم و نصیبی نمی‌برند. صید بی‌رویه با استفاده از ناوگانهای صیادی مجهز که با استفاده از رادار

۱- F. N. guntcha, the right of innocent passage and the E Evolution of the international law of the sea, pinter publisher, london and new york, 1996) PP 9-23.

۱- رابین جرجیل و آلن لو، همان منبع، ص ۳۸۳.

توده‌های ماهی را تعقیب و آنها را صید می‌نمود، موجب گشت که نسل گونه‌هایی از ماهیها و نهنگ‌ها در معرض انقراض قرار گیرد. تا مدت‌ها این تفکر وجود داشت که منابع غذایی دریاها پایان ناپذیرند. ولی دیری نباید که این اندیشه به خطا رفت. امروزه پذیرفته شده است که ذخایر دریای سطح معینی جهت صید دارند.

کشورهای فاقد تکنولوژی صید ماهی از یک سو از استفاده کامل از منابع ماهی موجود در آبهای مجاور سرزمین خود عاجزند و قایق‌های ابتدایی، یا لنج‌های صیادی آنها قادر به رقابت با ناوگان‌های عظیم صیادی دول صنعتی نیستند و از سوی دیگر نمی‌توانند حضور ناوگانهای صیادی دول صنعتی را در مجاور سرزمین خود، در حال یغمای منابع ماهی منطقه مشاهده کنند. این نارسایی اختلافات متعددی را به دنبال داشته است.

اختلافات ناشی از این ناهمگونی و تنازع موضوع پرونده‌های متعدد در دیوان بین‌المللی دادگستری گردید. استدلال دول صاحب ناوگانهای صیادی را عموماً استناد به قواعد حقوق بین‌الملل راجع به «اصل آزادی^۱ دریایی» تشکیل می‌داد. آنها عمدتاً معتقد بودند که هر دولتی می‌تواند از دریاها آزاد هر گونه که بخواهد منتفع گردد.^۲ لیکن بدیهی است که تنها در اختیار داشتن تکنولوژی پیشرفته می‌تواند کشوری را قادر به انتفاع از دریاها آزاد سازد. کشورهای فاقد تکنولوژی پیشرفته صیادی، می‌گفتند که طبع حقوق بین‌الملل اقتضا دارد که قواعد خود را به عدالت و انصاف^۳ منطبق نماید. آنها منابع ماهی واقع در مجاور سواحلشان را برای رهایی از پدیده شوم توسعه نیافتگی ضروری می‌دانستند و می‌خواستند خود از آن بهره‌مند شوند. به این ترتیب تلاش می‌کردند که صلاحیت ملی خود را شامل پهنه بیشتری از دریای ساحلی خود نمایند، تا

1- Freedom of the sea.

2- International Court of Justice, Fisheries case, Judgment of 18 December 1951 - Summaries of Judgments, Advisory opinions and orders of the international court of justice, 1984 - 1991 - PP 21.22.

3- Ex aequo et bono.

از ورود ناوگانهای صیادی پیشرفته به این آبها جلوگیری نموده باشند.^۱ دولت انگلیس که خود روزگاری معتقد بود که دولت ساحلی می تواند بخش عظیمی از دریای مجاور سواحل خود را تملک نماید، این بار با مواضع دول در حال توسعه که در صدد گسترش صلاحیت خود بر دریای سرزمینی شان بودند، به شدت مخالفت می نمود. دولت انگلیس هر از چند گاهی اعلامیه هایی با این مضمون صادر می کرد: «دولت اعلیحضرت مایل است با قاطعیت ثبت شود که صلاحیت سرزمینی را بر آبهای خارج از محدوده سه مایل از سواحل به رسمیت نمی شناسد و همچنین کشتی های انگلیسی را که مشغول گشت های قانونی در دریاهای آزاد هستند ملزم به رعایت مقرراتی که دولت ساحلی تصویب نموده است، تلقی نمی کند».^۲

دولتهای در حال توسعه قاعده ۳ مایل را مظهر استعمار محسوب و گسترش حاکمیت ملی در آبهای مجاور سواحل خود را مظهر اهلیت بین المللی خود قلمداد می کردند. اعلامیه سانتیاگو که ضمن آن دولتهای شیلی، اکوادور و پرو به طور یکجانبه عرض دریای سرزمینی این کشورها را تا ۲۰۰ مایل از ساحل آن کشور گسترش داد، مبین عمق اختلاف در مواضع کشورها می باشد. کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو راجع به عرض دریای سرزمینی نتوانست رافع این اختلافات گردد.^۳ در سال ۱۹۶۰ کنفرانس دیگری جهت تعیین عرض دریای سرزمینی در ژنو تشکیل شد، اما این کنفرانس نیز جهت تعیین محدوده تحت صلاحیت دولتهای ساحلی توفیقی نیافت. کنفرانس سوم (سال ۱۹۸۲) حقوق دریای که حاصل یک دهه مجادله بین دول متعارض می باشد ضمن ماده ۳ خود راجع به عرض دریای سرزمینی مقرر نمود: «هر کسی حق دارد عرض دریای سرزمینی خود را تعیین کند. این عرض نباید بیش از ۱۲ مایل دریای (برابر با ۲۲/۳۲ کیلومتر) از خطوط مبدأ که

1- Op. at PP 81-82, Fisheries jurisdiction Case, United Kingdom V Iceland.

2- See the example quoted in A.V. Law, the development of the concept of the contiguous Zone, 51 BYIL 109, at 149 (1981).

به نقل از: رابین چرچیل و آلن لو، همان منبع، ص ۱۲۲.

۳. دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی، همان منبع، ص ۳۱۲.

در این عهدنامه مشخص شده است تجاوز کند.»

ادعای دولتها در سال ۱۹۸۶ در مورد عرض دریای سرزمینی به شرح زیر بوده است: چهارده دولت (از جمله به امریکا و انگلیس) مدعی سه مایل، دو کشور مدعی ۴ مایل، سه کشور مدعی ۶ مایل، نود کشور ۱۲ مایل، هشت کشور مدعی بین ۱۵ تا ۷۰ مایل، و سیزده کشور مدعی ۲۰۰ مایل برای عرض دریای سرزمینی بوده‌اند.^۱ لیکن تنازع کشورهای توسعه یافته صنعتی به سطح دریاها و منابع زنده واقع در آبهای آن محدود نگردید، بلکه با گسترش توانایی‌های تکنولوژیک بعضی از کشورها، به سرعت متوجه بستر دریا و زیر بستر آن گردید.

روند مجادلات در مورد بستر و زیر بستر دریاها

تسری روند مجادلات از منابع زنده دریا به منابع واقع در بستر و معادن غنی زیر بستر آن بدیهی و روشن بود. گنجینه‌ای غنی از کلوخه‌های منگنز و معادنی سرشار از انرژی، ثروتی بود که دول دارای تکنولوژی را به مصاحب آنها ترغیب می‌نمود. دول جهان سومی نمی‌خواستند کماکان از این موهبت طبیعی محروم و بی‌بهره باشند. مسئله این بود که برخی از معادن موادی بودند که صادرات برخی کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌داد و اگر دول صنعتی موفق می‌شدند نیاز خود را به این مواد از اعمال دریاها تأمین نمایند، این امر ضربه سنگینی به اقتصاد ملی کشورهای صادرکننده وارد می‌ساخت. ذرات کروی منگنز عمدتاً به صورت رسوب در اعماق دریاها و اقیانوس‌ها یافت می‌شود. نگرانی کشورهای توسعه یافته صنعتی از افزایش قیمت نفت کشورهای خاورمیانه، این منابع عظیم را برای آنها بسیار پر جاذبه نموده است، زیرا مخاطره وابستگی آنها را به نفت کاهش می‌دهد. ابزار استخراج و تصاحب این ثروت، تکنولوژی است و این ابزاری است که دول نیازمند و فقیر فاقد آنند. مادام که این کشورها خود را به این ابزار مجهز سازند توان دستیابی به این منابع غنی را نخواهند داشت.

۱. مایکل اکهرست، حقوق بین‌الملل نوین، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۷۷، ترجمه فارسی: دکتر مهرداد سیدی.

قبل از ورود به مباحث حقوقی راجع به اعماق دریاها و به منظور درک صحیح از منطقه اعماق، اشراف بر مفهوم فلات قاره لازم است. زیرا بستر و زیر بستر دریا ادامه فلات قاره به شمار می آید و قبل از طرح مفهوم بستر و زیر بستر دریا، مفهوم فلات قاره وارد ادبیات حقوق بین الملل شده است.

مفهوم فلات قاره^۱

فلات قاره قبل از آنکه مفهومی حقوقی داشته باشد، واژه‌ای است که با علم زمین‌شناسی قرابت و ارتباط دارد و یک اصطلاح جغرافیایی است که منظور از آن سطحی است در زیر آبهای مجاور سواحل دولتها که با شیب ملایمی به سمت اعماق دریا پیش می‌رود. لایه آب روی منطقه فلات قاره معمولاً تا ۲۰۰ متر عمق پیش می‌رود و نهایتاً به ژرفای اقیانوس ختم می‌شود. نسبت سطح فلات قاره به سطح تمامی اقیانوسها ۷ تا ۸ درصد می‌باشد.^۲

لیکن عرض آن در سواحل کشورهای متعدد مختلف است. مثلاً در ساحل غرب ایالات متحده این حد کمتر از ۵ مایل پهنا دارد، حال آنکه تمامی سطح خلیج فارس فلات قاره به شمار می‌آید.^۳ در مواردی که ساحل دریا کوهستانی است پهنای فلات قاره اندکی بوده و شیب آن در فاصله بسیار کمی از ساحل به تندی می‌گراید. مع‌هذا در اکثر مناطق دنیا، بستر دریا، تا مسافت زیادی با شیب اندکی به پیش می‌رود و در حد خارجی فلات قاره، ناگهان با شیب تندی به سرایشی نیل پیدا می‌کند که این قسمت را «سرایشی قاره»^۴ می‌نامند. انتهای این سرایشی سرشار از رسوبات اعماق دریاهاست و به نام «پیش قاره»^۵ خوانده می‌شود (تصویر شماره ۲).

اهمیت فلات قاره ناشی از وجود منابع غنی نفت و گاز در این منطقه است. وجود این

1- Continental Shelf.

۲- رک: مالکوم شاو - حقوق بین الملل، ص ۲۶۲، نشر اطلاعات، ترجمه: وقار.

۳- همان منبع، همان جا.

4- Continental slope

5- Continental rise.

منابع حساسیت دولتها را جهت حفظ منابع واقع در فلات قاره سواحل خود را برانگیخت. و در صدد منحصر نموده استفاده از این منابع به دولت ساحلی برآمدند. نقطه عطف و عاملی که به این شوق، شتاب داد اعلامیه ترومن رئیس جمهور وقت امریکا در سپتامبر ۱۹۴۵ می باشد. در این اعلامیه آمده است:

«چون حفاظت و استفاده معقول از منابع طبیعی ضرورت و فوریت دارد، حکومت ایالات متحده امریکا منابع طبیعی بستر و زیر بستر دریا از فلات قاره واقع در زیر دریای آزاد مجاور سواحل ایالات متحده را در حوزه صلاحیت و نظارت آن دولت می داند.^۱»

سطح تکنولوژی بشر در زمان صدور این اعلامیه امکان استخراج منابع معدنی از بستر دریا در ماوراء فلات قاره را مسیر نمی دانست. به همین خاطر دولتها منحصرأ در اندیشه حفاظت از منابع واقع در فلات قاره بودند. پس از صدور اعلامیه ترومن طرح ادعاهای مشابه از سوی سایر کشورها آغاز شد. مثلاً دولتهای آرژانتین و السالوادور نه تنها مدعی اختصاص بهره برداری از فلات قاره خود شدند، بلکه آثار آن را به سطح دریا نیز متعدی دادند و دولتهای شیلی و پرو که فاقد فلات قاره بودند، مدعی حاکمیت بر بستر و زیر بستر و آبهای واقع در اطراف سواحل شان تا حد ۲۰۰ مایلی شدند. ایران نیز به موجب ماده قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان مصوب ۷۲/۱/۳۱ مجلس شورای اسلامی مقرر نمود:

«حاکمیت جمهوری اسلامی ایران خارج از قلمرو خشکی و آبهای داخلی و جزایر خود در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان بر منطقه ای از آبهای متصل به خط مبدأ که دریای سرزمینی نامیده می شود نیز حاکمیت دارد. این حاکمیت همچنین شامل فضای فوقانی، بستر و زیر بستر دریای سرزمینی می باشد.»

مشکل موجود در مورد تعیین حد خارجی فلات قاره خلیج فارس ضمن ماده ۳ قانون مزبور مطرح شده است. زیرا همان گونه که گفته شد تمامی زیر بستر خلیج فارس

1- Rebecca M. M. Wallace, International law, P.P 1H2 • 1H3 Sweet and Manwell, London, 1982.

تحت شمول احکام راجع به فلات قاره قرار دارد و به همین لحاظ تعیین حد خارجی آن براساس معیارهای عام میسر نیست. قرار داشتن منابع غنی نفت در مناطق فلات قاره مشترک بین ایران و دول حاشیه جنوبی خلیج فارس بر پیچیدگی موضوع افزوده است. به همین علت دولت ایران ضمن موافقتنامه‌های مجزا با هر یک از این دول اقدام به تقسیم فلات قاره نموده است. بطور مثال به موجب موافقتنامه‌های مورخ ۱۳۴۸/۶/۲۹، و ۱۳۵۰/۳/۲۷ به ترتیب با دولتهای قطر و بحرین این تقسیم‌بندی معمول گردیده است. لازم به یادآوری است که کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو مربوط به فلات قاره ضمن ماده ۶ خود نحوه تعیین فلات قاره دول مجاور و مقابل را تبیین نموده است. تعیین اعمال مقررات این ماده موجب بروز اختلافات متعددی بین دول مختلف گردید که پرونده‌ی مربوط به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع گردیده و از این طریق فیصله یافتند.^۱

گسترش ادعاهای دول صنعتی در ماورای لبه خارجی فلات قاره و طرح نظریه میراث مشترک بشریت

دورانی که تکنولوژی بشری تنها در محدوده فلات قاره و قبل از سراسیمبی قاره توان کندوکاو و استخراج مواد معدنی را داشت به زودی سپری گردید. در مدت زمانی نه چندان دور بشریت به آنچنان تکنولوژی دست یافت که توان جهت کاوش از مرز لبه خارجی فلات قاره فراتر رفت و به دست اندازی به عمیق‌ترین نقاط اقیانوسها روی آورد. به این ترتیب صحنه رقابت دول صنعتی برای دستیابی به مواد اولیه مورد نیاز کارخانجات آنها به بستر و زیر بستر دریای آزاد کشیده شد. منطقه‌ای که تحت حاکمیت هیچ دولتی قرار نداشت و می‌توان مدعی بود که معادن سرشار و قیمتی آن نیز به هیچ

۱. به طور مثال اختلاف بین دولتهای دانمارک و هلند از یک سو و آلمان از سوی دیگر قابل اشاره است. این اختلاف صنعتی به رأی مؤرخ ۲۰ فوریه ۱۹۶۸ گردید و همچنین رأی مؤرخ ۲۴ فوریه ۱۹۸۲ در مورد اختلاف بین تونس و لیبی نیز نمونه دیگری است. جهت بررسی تفصیلی رجوع کنید به:

Summaries of judgment, Advisory opinions and orders at the International court of justice 1948 - 1991 - United / Nation publication P72 and P 116.

کس تعلق نخواهد داشت.

در سال ۱۹۶۷ دکتر آروید پار دو برای اولین بار مسئله نحوه اعمال حاکمیت بر منابع معدنی واقع در اعماق اقیانوس ها را در بیست و دومین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح نمود. محورهایی که در پیشنهاد سفیر مالت مطرح شده بود، حول تضمین غیر نظامی بودن بستر دریا و حفظ منابع معدنی آن بود. نامبرده ضمن نطق مفصل خود خاطر نشان ساخت که حقوق حاکم بر محدوده خارج از حوزه صلاحیت ملی دول ساحلی باید بر اصولی «نوین»، «منصفانه» و «اخلاقی» استوار باشد.^۱ این پیشنهاد که در جای خود به اهمیت ماهوی آن خواهیم پرداخت از جانب دول قدرتمند و دول در حال توسعه با عکس العمل ها و نگرش های متفاوتی مواجه گردید. آنچه که دولتهای پیشرفته صنعتی را ترغیب می نمود که پیشنهاد دولت مالت را پذیرفته و تقویت نمایند این بود که جریان رویه رو شد گسترش حاکمیت ملی جهان سوم را بر آبهای مجاور قلمرو خشکی شان متوقف نماید. در این راستا این گروه از دولتها تلاش می نمودند که پیشنهاد دولت مالت را به مسیر مطلوب خود منحرف نمایند. دول صنعتی در پاسخ به این پرسش که وضعیت منابع غنی واقع در ماوراء محدوده معین شده فلات قاره را چگونه می توان مشخص نمود، پاسخ می دادند که این منابع در انحصار هیچ دولتی نیست بلکه تابع احکام راجع به دریای آزاد می باشد و هر دولتی می تواند از آنها بهره برداری نماید. این پاسخ به این معنا بود که منابع مورد بحث متعلق به کشورهایی است که تکنولوژی بهره برداری از آنها را در اختیار دارند و نظریه ضرورت تکنولوژی پیشرفته جهت کاوش در اعماق اقیانوسها، این نکته روش بود که تنها کشورهای صنعتی قادر به بهره برداری از این منابع بودند و دول جهان سومی بتناچار از این موهبت محروم خواهند ماند. وضع گیری دول قدرتمند صنعتی مفهومی جز این نداشت که اموالی که متعلق به هیچ کس نیست به کسانی تعلق دارد که تکنولوژی تملک آنها را دارند. بر خلاف کشورهای صنعتی، دول در حال توسعه و فاقد تکنولوژی پیشرفته امیدوار

۱- رجوع کنید به: رابین چرچیل و آلن لو، همان منبع، ص ۳۰۶ به بعد.

بودند که با بهره‌برداری منصفانه از منابع غنی اعماق اقیانوسها و تقسیم عواید ناشی از آن بتوانند بر بخشی از مشکلات اقتصادی خود فائق گردند. پیشنهاد آقای پاردر مبتنی بر این بود که منابع معدنی واقع در ماورای محدوده فلات قاره به عنوان «میراث مشترک بشریت»^۱ قلمداد گردد و شیوه‌هایی اتخاذ گردد که تمامی دولتها و همه مردم جهان بتوانند از عواید این منابع بهره‌مند شوند. بطور کلی کشورهای در حال توسعه امیدوار بودند که رأی توسعه اقتصادی و اجتماعی آن متوالی در مورد نحوه بهره‌برداری از گنجینه ذخائر معدنی اعماق آنها تدوین گردد که بهره‌برداری یکجانبه دولتهای صاحب تکنولوژی را منتفی نماید و نظامی عادلانه برای این منابع غنی پی ریخته شود.

این آرزو هیچ گاه به واقعیت نزدیک نگردید. اهمیت منابع مورد نزاع در حد بسیار بالایی از اهمیت قرار داشت و موقعی که موضوعی تا چنین حدی از اهمیت قرار می‌گیرد، حقوق از ماهیت انسانی آن منفک می‌گردد و در خدمت سیاست قرار می‌گیرد. «در حال حاضر هزاران میلیارد تن مواد کانی در سطح دریاها و اقیانوسها پراکنده‌اند که براساس مطالعاتی که انجام گرفته و اطلاعاتی که در حال حاضر در اختیار داریم صرفاً چند درصد از این منابع از لحاظ اقتصادی قابل بهره‌برداری است. بقیه آن یا تراکم خیلی کمی دارد که سرمایه‌گذاری بر روی آن با صرفه نیست و یا اینکه عمق دریا آنقدر زیاد است که تکنولوژی کنونی امکان بهره‌برداری از آن را نمی‌دهد. از این چند درصد یا از این هزاران میلیارد تن، ۲۰ الی ۳۰ درصد آن منگنز خواهد بود. ۱ الی ۱/۵ درصد مس، ۱ الی ۱/۵ درصد نیکل و ۲/۰ الی ۵/۰ درصد آن کبالت خواهد بود»^۲.

این منابع از این جهت اهمیت دارند که مقاومت بسیار بالایی در مقابل گرما و سرما دارند. از این جهت آنها را منابع استراتژیک می‌دانند. من باب مثال در خصوص نیکل باید گفت که از این فلز برای ساختن وسائل پالایشگاه در نفتی استفاده زیادی می‌شود. همچنین برای ساخت توربین‌های گاز، توربین‌های هواپیمای بوئینگ و مشابه آن. نیکل تا

1- Common Heritage of Mankind.

۲- بهترین منطقه برای کلوخه‌های منگنز در نزدیکی جزایر کریبتون در غرب مکزیک قرار دارد.

حرارت ۹۸۳ درجه را تحمل می‌کند. در مورد مس همه می‌دانند که چه استفاده‌هایی دارد. در مورد کبالت، این فلز برای ساخت رآکتورهای هواپیماها و بمب‌های هسته‌ای استفاده می‌شود.

در هر صورت مسئله‌ای که مهم است این است که براساس آماری که در سال ۱۹۸۵ وزارت معادل آمریکا ارائه نموده، این کشور و سایر کشورهای غربی وابستگی شدیدی به این منابع دارند. رقمی را که نماینده آمریکا در یکی از کنفرانس‌ها ارائه داد می‌توان مبنا قرار داد و حداقل مخالفت آمریکا را با میراث مشترک بیش‌تر توجیه نمود. براساس گفته نماینده آمریکا که مستند او آمار وزارت معادن آن کشور است ۹۸٪ از مصرف کبالت و منگنز آمریکا از خارج وارد می‌شود، ۷۷٪ از نیکل و ۱۹٪ از مس مورد نیاز آمریکا از خارج تأمین می‌گردد^۱.

واقعیت‌های فوق مدلل می‌دارد که آرزوی تلقی این منابع غنی به عنوان میراث مشترک تنها در اذهان ساده اندیش می‌گنجد. دولتهای صنعتی در مقابل اعمال یک رژیم بین‌المللی بر نحوه بهره‌برداری از این منابع سکوت نخواهند نمود، رژیمی که توسط آنها اداره نمی‌شود و بدون تردید منابع تمامی کشورهای جهان را در نظر خواهد گرفت نه منابع دولتهای توسعه یافته صنعتی را. در اوت سال ۱۹۸۷ طی مراسمی در نیویورک بیستین سالگرد پیشنهاد مالت را در کنفرانس حقوق دریاها و در جلسات مقدماتی جشن گرفتند. در آنجا یاس و ناامیدی در روحیه نمایندگان کشورهای در حال توسعه بخوبی مشاهده می‌شد و مشخص شده بود که بعد از گذشت ۲۰ سال از پیشنهاد مالت که در آن زمان خیلی سرو صدا کرده بود و خیلی از کشورهای در حال توسعه فکر می‌کردند که عملاً این پیشنهاد می‌تواند مشکلات اقتصادی آنها را برای همیشه بر طرف کند، متوجه شدند که اینهم بیش نبوده و به آرزویی تبدیل شده که احتمالاً ممکن است

۱. اقتباس از: سلسله درسهای دکتر جمشید معنار در دوره کارشناسی ارشد حقوق بین‌المللی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تحت عنوان حقوق بین‌الملل توسعه، جمع آوری شده توسط: سید احمد طباطبایی، سیامک کرم زاده، ص ۶۵ به بعد.

هیچ گاه جامه عمل به خود نگیرد.

مباحث حقوقی راجع به میراث مشترک بشریت

متعاقب طرح دولت مالت و تصویب آن توسط مجمع عمومی، اول مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کمیته‌ای مرکب از ۲۵ عضو برای پیگیری مسئله اختصاص داد. دولتهای جهان سوم که اکثریت دول عضو را در کمیته به خود اختصاص داده بودند. قطعنامه‌ای را به تصویب مجمع عمومی رساندند که به قطعنامه «مهلت تعلیق عملیات» موسوم است. در این قطعنامه مقرر گردید: (تا زمان تأسیس نظام بین‌المللی و تشکیلات مقتضی) الف: دولتها و افراد حقیقی با حقوقی موظفند که از دست زدن بهر عملی برای بهره‌برداری از منابع بستر دریاها و کف اقیانوسها و زیر کف آن خودداری کنند. ب: هیچ‌گونه ادعایی بر منافع فوق و منابع آن به رسمیت شناخته نمی‌شود.^۱

این قطعنامه که بهره‌برداری شرکت‌های چند ملیتی وابسته به دول قدرتمند، از ذخائر واقع در اعماق اقیانوسها را صراحتاً منع کرده بود با نتیجه ۶۲ به ۲۸ به تصویب رسید. ۲۸ دولت نیز به آن رأی ممتنع دادند. دول صنعتی قدرتمند، همان‌گونه که انتظار می‌رفت، این قطعنامه را نادیده انگاشته و کوشیدند مفاد آن را زیر سؤال ببرند. زیرا پذیرفتن مفاد آن و لازم‌الرعا به تلقی کردن آن با سرنوشت این دولتها که جهان را مزرعه‌ای متعلق به خود محسوب می‌کردند، هم‌آوایی نداشت. موضع‌گیری دول قدرتمند در برابر قطعنامه فوق به این ترتیب بود که:

چنانچه دولتهایی که به این قطعنامه رأی مثبت داده‌اند، در نظر داشته‌اند که یک قاعده آمره بین‌المللی ایجاد نمایند. این نیت و قصد نمی‌تواند برای دولتهای که با آن مخالفت کرده‌اند، ایجاد و الزام نماید و خود دولتهایی که قصد به اجباری بودن آن داشته‌اند در برابر آن متعهد هستند.

۱. قطعنامه شماره ۲۷۵۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، برای بررسی پیش‌رو ع کید به: رابین جرجیل، آدن لور. همان منبع، ص ۳۰۷.

بر این اساس دول قدرتمند، دولتهایی را متعهد به پرهیز از بهره‌برداری از میراث مشترک بشریت قلمداد می‌کردند که عدم تعهد آنان عملاً تفاوتی با تعهدشان نداشت، زیرا به علت فقر تکنولوژی قادر به دستیابی به این منابع نبودند. دول قدرتمند صراحتاً اعلام نمودند که خود را ملزم به بکار بستن قطعنامه فوق نمی‌دانند و اعتقادی به آن ندارند.

در سال ۱۹۷۰ قطعنامه‌ای با عنوان: «اعلامیه اصول حاکم بر بستر دریای و کف اقیانوس وزیر بستر در ماوراء حدود صلاحیت ملی» به تصویب مجمع عمومی رسید. این قطعنامه زیر فشار افکار عمومی جهانی با حدنصاب ۱۰۸ رأی موافق، ۱۴ رأی ممتنع و بدون رأی مخالف به تصویب رسید. در این اعلامیه آمده است:

۱- «بستر دریا و کف اقیانوس و زیر بستر خارج از محدوده صلاحیت ملی (که از این پس به آن منطقه خواهیم گفت) و همچنین منابع منطقه، میراث مشترک بشریت هستند.
۲- منطقه را نمی‌توان تحت مالکیت هیچ دولت یا فردی، حقیقی یا حقوقی قرار داد و هیچ کشوری مدعی اعمال حاکمیت یا احراز حقوق حاکم بر هیچ بخشی از آن نخواهد شد.

۳- هیچ کشور یا فردی، حقیقی یا حقوقی، مدعی اعمال یا کسب حقوقی در مورد منطقه و منابع آن مغایر با نظام بین‌المللی که در آینده تأسیس خواهد شد و اصول این اعلامیه نخواهد شد.

۴- کلیه فعالیت‌های مربوط به اکتشاف و بهره‌برداری منابع منطقه و سایر فعالیت‌های مربوط به آن تابع نظام بین‌المللی که در آینده تأسیس خواهد شد است^۱.

این قطعنامه را شاید بتوان گامی اساسی جهت پیدایش عرف بین‌المللی راجع به میراث مشترک بشریت تلقی نمود. هر چند روشنی و صراحت لازم در مورد ممنوعیت شرکت‌های فرامیلتی دول قدرتمند از ادامه معدن‌کاری در اعماق دریاها در آن مشاهده نمی‌شود، و شاید به توان گفت علت اقبال عمومی که اعلامیه اصولی با آن مواجه گردید

۱- قطعنامه ۲۷۴۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

همین عدم صراحت آن بوده است، مع هذا، باید اذعان داشت که این قطعنامه آرزوی دیرینه اکثریت قریب به اتفاق دولتهای جهان را مطرح می نمود.

انعکاس میراث مشترک بشریت در کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها

مجمع عمومی سازمان ملل وظیفه تهیه و تدوین قواعد موضوعه مربوط به میراث مشترک بشریت را بر عهده کنوانسیون سوم حقوق دریاها قرار داد. اولین اجلاس این کنوانسیون در سپتامبر ۱۹۷۳ و آخرین جلسه آن در دسامبر ۱۹۸۲ منعقد گردید. نتیجه پربار و بسیار ارزشمند این کنفرانس امضای یک قرار داد بین المللی مشتمل بر ۳۲۰ ماده است. بخش یازدهم این قرار داد از ماده ۱۳۳ تا ۱۹۲ به تشریح و تبیین نظام حقوقی حاکم بر منطقه ای از دریا و اقیانوسها می پردازد که به عنوان میراث مشترک بشریت تلقی می گردد. کارهای مقدماتی این کنوانسیون بیش از ۸ سال به طول انجامید و در روز ۳۰ آوریل ۱۹۸۲ از سوی کنفرانس سازمان ملل در مورد حقوق دریاها با ۱۲۰ رأی موافق در برابر ۴ رأی مخالف و ۱۷ رأی معتنع به تصویب رسید. این کنوانسیون تمام موارد و مآلاً تمام کاربردهای اقیانوسها را مشخص می کند.

پیمان نامه قانون جدید دریاها از رویدادهای مهم سال ۱۹۸۲ محسوب می گردد. این یک تصادف نیست که چنین اقدامی همزمان با افزایش علاقه عموم به دریاها صورت می پذیرد. یعنی در زمانی که کمبود مواد خام در خشکی و تکاپو برای یافتن منابع جدید یکایک کشورهای جهان و جامعه بزرگ بین المللی را به توجه به دریاها برانگیخته است. تدوین این پیمان نامه در حقیقت پاسخی به علاقه و مشغولیت خاطر عمومی بود. در واقع این اقدام مولود ترکیبی از عوامل مختلف است که از آن جمله پیشرفتهای تکنولوژیک را می توان نام برد که امروز پویندگی در دریاها را که تا چند دهه قبل ناشناخته مانده بود ممکن ساخته است. بازتاب این پیشرفتها را در تمایل کشورهای جهان سوم به رهایی از قیود چارچوبهای گذشته می توان دید. این رهایی موجب می شود که امکان اکتشاف و استفاده از منابع اقیانوسها و دسترسی به فوائد اقتصادی نهفته در آن ترویج گردد و

تقویت شود.

موضع گیری دول پیشرفته صنعتی با مفاد این کنوانسیون بار دیگر نشان داد که این دول حقوق بین الملل را تا آنجا که با منافع انحصار طلبانه آنها سنخیت و هماهنگی داشته باشد، می پذیرد. این موضع گیری نشان داد که دول پیشرفته صنعتی حقوق بین الملل را به عنوان قواعدی که جامعه بین المللی باید اقدامات خود را با آن منطبق نمایند نمی نگرند، بلکه حقوق بین الملل را عبارت از موازینی می پندارد که خود ایجاد نموده و دول جهان سوم را ملزم به انطباق اقدامات خود با آن نمایند. می دانیم که حقوق بین الملل کلاسیک دستاورد تمدن اروپایی است و کشورهای جهان سوم سهمی در تدوین آن نداشته اند. پس از حیات دول نوین در صحنه بین الملل اولین برداشت از برخورد آتی کشورهای جدید با حقوق بین الملل کلاسیک این بود که این کشورها حقوق بین المللی را که دول اروپایی موجد آن بوده است، لازم الاجرا تلقی نکنند و آنرا آن گونه که هست حقوق بین الدول اروپایی بشمارند که صرفاً توجیه کننده علایق مسیحی و امپریالیستی آنها می باشد، در حالی که این چنین نشد. دول جهان سوم حقوق بین الملل اروپایی را مردود نشمرند و به عنوان نظامی بیگانه با آن برخورد نکردند، بلکه اصول عام آن را پذیرفتند و به اجرای آن گردن نهادند، در حالی که برخورد این دولتها با حقوقی که خود موجه و تدوین کننده آن بوده اند، همواره به عنوان مجموعه ای بوده که باید مصالح استعماری شان را حفظ نماید. این برخورد دائمی قدرت با حقوق بین الملل در نحوه برخورد با مفاد کنوانسیون سوم حقوق دریای که ملهم از قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل معروف به اعلامیه اصولی می باشد، به عیان مشاهده می شود.

موضع گیری امریکا در برابر کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای

هئیت نمایندگی امریکا حین تدوین مفاد کنوانسیون، بخصوص بخش یازدهم آن که مربوط به بهره برداری از منابع کف و زیر کف اقیانوسهای جهان در ماورای حاکمیت ملی

می‌باشد، بکرات ناخشنودی دولت خود را، به عنوان نوعی ابراز سیاسی، جهت تحمیل ایده‌های خود به سایر اعضا و هیئت‌های نمایندگی سایر دول، ابراز می‌نمود و نهایتاً در برابر رأی و نظر اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان در کنوانسیون ایستاد و همراه با رژیم حاکم بر فلسطین اشغالی به کنوانسیون رأی منفی دادند.^۱

دولت جمهوری خواه، ریگان که در طول حاکمیت خود، جنایت بارترین اقدامات را در رابطه با نقض آشکار قواعد حقوق بین‌الملل بر دول جهان سوم تحمیل نمود، و تیراندازی ناوگان آن کشور به هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس نمونه‌ای از آن می‌باشد و مبین قدرت نمایی امپریالیستی و قلدرمآبی این کشور می‌باشد، با رأی منفی بر کنوانسیون بی‌اعتباری ادعای اعتقاد به حقوق بین‌الملل را از جانب قدرتمندان، نشان داد.

ارزیابی جهان سوم از قاعده میراث مشترک بشریت الف: قطعنامه مهلت تعلیق عملیات

آنچه که دول جهان سوم را در تصویب این قطعنامه ترغیب می‌نمود این بود که دول پیشرفته صنعتی را از معدن کاری یکجانبه و تملک ثروتهای واقع در اعماق دریاها باز دارند. دول جهان سوم تلاش نمودند که از طریق مراجع بین‌المللی و بالاخص سازمان ملل، راه حلی که منطبق با مصالح جامعه بین‌الملل باشد برای قطع این استفاده بی‌رویه پیدا کنند. با این انگیزه قطعنامه مهلت تعلیق عملیات به تصویب مجمع عمومی رسید.

چنانچه به انگیزه طرح مسئله در مجمع عمومی توجه کنیم و همین طور با توجه به ماهیت موضوع این قطعنامه پی می‌بریم که دول جهان سوم در صدد بوده‌اند نیات اکثریت اعضای جامعه بین‌الملل را در قطعنامه به بیان نمایند تا همه کشورها سهم عادلانه و منصفانه‌ای از این ثروت عظیم را ببرند.

به این ترتیب مدلل می‌گردد که دول جهان سوم در نظر نداشته‌اند که منحصرأ خود را

۱. دولت ترکیه بخاطر اختلافات ارضی با یونان و دولت ونزوئلا بخاطر مخالفت با ماده ۳۰۹ در مورد تجدید حدود، نیز به این کنوانسیون رأی منفی دادند.

در رابطه با مفاد این قطعنامه متمهد سازند بلکه در نظر داشته‌اند یک قاعده عرضی را ایجاد کنند که کلید دول جهان خود را مقید به رعایت آن نمایند و با عنوان منافع و مصالح ملی به مفاد آن پشت پا نزنند. دول جهان سوم با طرح این قطعنامه در نظر داشتند، دول معدودی را که به این ثروتها جنگ انداخته بودند، متوجه نمایند که چنانچه خود را عضوی از اعضای جامعه بین‌الملل می‌دانند و به این اعتبار خود را موظف می‌دانند که مصالح ملی خود را با مصالح جامعه بین‌الملل وفق دهند، باید این قاعده را بپذیرند که ثروتهای واقع در ماورای حاکمیت ملی کشورها متعلق به آنها به تنهایی نیست، بلکه متعلق به کلیه اعضای جامعه بین‌الملل می‌باشد. در حالی که دول قدرتمند اظهار داشتند که حتی در صورت اعتقاد به اجباری بودن این قطعنامه، تنها دولتهایی موظف به رعایت آن هستند که به آن رأی داده‌اند.

البته با توجه به اینکه دولتهایی که به این قطعنامه رأی مثبت دادند، اکثراً قادر به انجام عملیات معدن‌کاری در اعماق دریاها نبودند، لذا صدور قطعنامه اثری در قطع عملیات مزبور ایجاد ننمود و دول قدرتمند کماکان عملیات خود را در اعماق اقیانوسها که عبارت از کار پر منفعت استخراج سنگ معدن بود، ادامه دادند.

ب: اعلامیه اصولی

تصویب اعلامیه اصولی به مثابه اعلام نظر مجدد جامعه جهانی به دول قدرتمند در رابطه با توقف کاوش در اعماق اقیانوسها و بهره‌برداری از منابع آن بود. اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان با تصویب اعلامیه اصولی به دول قدرتمند اعلام نمودند که منابع کانی واقع در ماورای حاکمیت ملی متعلق به ضد دولت محدود که ثروتمندترین دولتها نیز محسوب می‌شوند نمی‌باشند و استمرار کاوش و بهره‌برداری انحصاری از این ثروت جهانی با روح منشور مغایرت دارد. دول جهان سوم اعلام نمودند که رعایت این قطعنامه برای کلیه کشورهای جهان الزام آور است که و عدول از آن با روح اعلامیه منافات دارد. در حالی که دول قدرتمند، آن را یکی اعلامیه سیاسی تلقی می‌نمود که بیانگر نقطه نظرات تصویب کنندگان می‌باشد و رعایت آن الزامی محسوب نمی‌گردد. از آنان حق

کاوش و معدن کاری را در اعماق اقیانوسها برای خود حقی مشروع تلقی نمودند. هر چند که اکثریت کشورهای جهان با آن مخالف باشند.

بررسی دیدگاهها راجع به قطعنامه‌های مجمع عمومی و ادعای دول قدرتمند دول قدرتمند، اعلامیه اصولی را فاقد هرگونه آثار حقوقی تلقی نمودند و آن را فاقد هرگونه قدرت الزام آور که بتواند کاوش و بهره‌برداری از معادن را در اعماق اقیانوسها به زیر سؤال ببرد دانستند. سؤالی که در اینجا می‌توان طرح نمود، این است که آیا این ادعا با منشور ملل متحد انطباق دارد؟ آیا براساس منشور ملل متحد قطعنامه‌های مجمع عمومی موجب هیچ‌گونه آثار حقوقی نمی‌باشد؟

دول قدرتمند به این امر معترضند که قطعنامه معروف به اعلامیه اصولی بیانگر نظرات اکثریت قریب به اتفاق دول می‌باشد و به بیان دیگر مبین وجدان عمومی بشریت است. گروه ۷۷ نیز مجمع عمومی را بعنوان جلوه اراده بین‌الملل محسوب می‌نمودند. ولی آیا این امر به منزله لازم الاجرا تلقی کردن قطعنامه در آن می‌باشد یا خیر؟

پاسخی که دول قدرتمند به این سؤال می‌دهند، پاسخی قانع کننده است. آنها می‌گویند که حیطه اختیارات مجمع عمومی در منشور بیان گردیده است. آثار حقوقی قطعنامه‌های صادره از مجمع عمومی محصور در اختیاراتی است که طبق منشور به او اعطا گردیده است. آثار حقوقی قطعنامه‌های صادره از مجمع عمومی محصور در اختیاراتی است که طبق منشور به او اعطا گردیده است، آیا در مواد مختلف آن اختیار تقنین نیز به مجمع عمومی اعطا شده است که به توان تصمیمات او را دارای بار حقوقی بدانیم و یا الزام آور تلقی نماییم؟

در واقع باید اذعان داشت که منشور ملل متحد در صدد اعطا قدرت قانونگذاری به مجمع عمومی نبوده است و مفاد منشور نیز مؤید این ادعاست (اشتباهاتی که در این مورد وجود دارد، از محدوده این بحث خارج است). دول قدرتمند مدعی‌اند که جامعه بین‌الملل توافق نموده است که بار لازم الاجرا بودن تصمیمات، صرفاً متعلق به تصمیمات

شورای امنیت باشد و قطعنامه‌های مجمع عمومی فاقد ویژگی لازم الاجرا بودن محسوب می‌شود. در واقع صلاحیت مجمع عمومی محدود در این است که قادر باشد راجع به هر یک از موضوعات مندرج در منشور توصیه نماید. لیکن نمی‌تواند در مسائلی که در صلاحیت کشوری امنیت قرار داد، مداخله نماید. البته در بعضی از موارد چنانچه شورای امنیت بعثت و توی یکی از اعضای دائمی خود نتواند در مورد مسئله‌ای که صلح و امنیت جهانی را تهدید می‌نماید تصمیم‌گیری نماید، مجمع می‌تواند بجای او تصمیم بگیرد. ولی مسئله میراث مشترک بشریت در شمول این استثناء قرار نمی‌گیرد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا تصمیمات مجمع عمومی، که کلیه دول عضو در آن حضور دارند و تصمیمات آن را می‌توان به مثابه تصمیمات جامعه جهانی می‌توان محسوب نمود، نمی‌تواند با تصمیمات شورای امنیت که تنها ۱۵ عضو دارد معارضه نماید؟ و چگونه می‌توان تصمیمات شورای امنیت را که می‌توان آنرا با و توی یکی از پنج عضو دائمی شورای امنیت، بی‌اثر نمود، بیانگر دیدگاه جامعه جهانی دانست؟ مفهوم حق و توی یکی از پنج عضو دائمی شورای امنیت این است، که چنانکه کلیه اعضای جامعه جهانی، مصلحت جامعه بین‌الملل را در تحقق امری تلقی نمایند و تنها یک عضو به این امر اعتقادی نداشته باشد، همان یک عضو می‌تواند در برابر اراده و تمایل جامعه جهانی بایسته و آنرا بی‌اثر نماید.

بهر حال با پذیرفتن اینکه اعلامیه اصولی از طرف مجمع عمومی و از طرف اکثریت اعضای جامعه بین‌الملل تصویب گردیده آیا باید آنرا صرفاً واجد جنبه ارشادی تلقی کنیم؟

همان طور که گفته شد، اگر بخواهیم براساس اختیارات و صلاحیت‌های مجمع عمومی به این سؤال پاسخ دهیم، چاره‌ای نیست جز اینکه توصیه قلمداد کردن تصمیمات مجمع عمومی را بپذیریم. در حالی که باید دانست که توصیه قلمداد نمودن تصمیمات مجمع عمومی در مواردی متعلق با واقع است که مجمع عمومی ضمن قطعنامه خود در صدد ایجاد وضعی که قبلاً موجود نبوده است برآید. لیکن اعلامیه

اصولی متضمن امری نیست که باید ایجاد گردد. در واقع مؤثر نبودن قطعنامه‌های مجمع عمومی زمانی متصور است که مجمع در نظر داشته باشد وضعیت حقوقی جدیدی در صحنه بین‌الملل فراهم نماید و به این اعتبار گفته می‌شود که چون مجمع عمومی صرفاً می‌تواند در این گونه موارد توصیه نماید. تصمیمات او نمی‌تواند دارای ارزش اجرایی باشد و لازم الاجرا تلقی گردد، و فاقد هر گونه آثار حقوقی است. اعلامیه اصولی در صد است بیان کند که منابع واقع در اعماق اقیانوسها که خارج از صلاحیت ملی دولتها قرار دارد، متعلق به چند دولت معدود که آنرا تملک می‌نمایند و استخراج می‌کنند نیست، زیرا در صلاحیت ملی آنها نیز قرار ندارد. سؤال این است که آیا قبل از اعلامیه اصولی این منابع متعلق به این چند دولت معدود بوده است؟ آیا شوروی سابق، ژاپن و امریکا و احیاناً چند دولت دیگر که اقدام به معدن کاری در اعماق اقیانوس نموده‌اند. قبل از اعلامیه اصولی نسبت به این منابع حقی برای خود قائل بوده‌اند که حال اعلامیه اصولی بخواهد آن حق را از آنها سلب نماید؟ بدیهی است که هیچ دولتی هر قدر پیشرفته نمی‌تواند برای خود در این ذخائر معدنی قائل به حقی شود. جز اینکه آنها می‌گویند که ما چون قدرت کاوش در اعماق اقیانوسها را داریم می‌توانیم این ذخایر را به نفع خود تملک کنیم. در تاریخ حیات سازمان ملل می‌توان به مواردی برخورد نمود که مجمع عمومی وضع از متن موجودی را اعلام نموده است و جامعه نیز صحت آنرا تنفیذ و رعایت آنرا لازم الاتباع دانسته است. از جمله اعلامیه ختم استعمار. در مورد اعلامیه اصولی نیز با وضعی اینچنین مواجهیم. مفاد اعلامیه اصولی مبین این است که منطقه واقع در اعماق اقیانوسها در صلاحیت ملی هیچ دولتی قرار ندارد. آیا می‌توان در این واقعیت تردید کرد؟ دول قدرتمند می‌گویند، این که اعماق اقیانوسها در صلاحیت ملی هیچ دولتی قرار ندارد و نافی اصل آزادی دریاها نبوده و ماهیتاً لازم الاجرا تلقی نمی‌گردد و نمی‌توان آنرا دارای اثر حقوقی محسوب نمود. ریشه‌یابی این ادعا به اینجا ختم می‌گردد که برای اعمال صلاحیت ملی دول قدرتمند هیچ محدوده‌ای متصور نیست. تصویب اعلامیه اصولی صرفاً بیان تمایل جامعه بین‌الملل به رعایت امری بوده

است که دول قدرتمند آنرا نادیده گرفته بودند و در واقع این اعلامیه می‌خواست این عدم رعایت را به عنوان اقدامی که با باور عمومی اکثریت اعضای جامعه جهانی مغایرت داد، به گوش دول قدرتمند رسانیده باشد. موضع‌گیری دول قدرتمند در برابر این اعلامیه یک بار دیگر نشان داد که اراده عمومی مردم جهان، از دید دول قدرتمند فاقد هر گونه ارزشی است و این اراده عمومی تا زمانی که با قدرت آراسته نگردد، همچنان محکوم به بی‌اثری است. کشورهای قدرتمند که از دیر زمان به ذخائر غنی واقع در اعماق اقیانوسها چشم دوخته بودند هیچ‌گاه اراده عمومی دولی را که عنوان جهانی سومی را یدک می‌کشید و درصددند که از طریق سازمان ملل متحد آنها را از بهره‌برداری از این ذخایر باز دارند، دارای بار حقوقی تلقی نمی‌نمایند.

کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها و آثار آن نسبت به دولتهای جهان سوم دول قدرتمند

روشی که در خلال کنفرانس سوم حقوق دریاها برای تصویب مواد متحد آن رعایت می‌گردید، با روشی که در خلال کنفرانس ۱۹۵۸ مرعی بود، قابل مقایسه نبود. در کنفرانس اخیر اندک در مورد موضوعات مختلف بحث و تبادل نظر می‌شد و بین همان موضوع انشا می‌گردید و بصورت یک ماه در آمده و مورد آن رأی‌گیری بعمل می‌آمد و چنانچه تعداد آرای لازم را برای تصویب به دست می‌آورد، به موضوع بعدی پرداخته شد در حالی که در جریان کنفرانس ۱۹۸۲ درباره کلیه مسائل آنقدر بحث و تبادل نظر صورت می‌پذیرفت که کلیه شرکت کنندگان به نحوی با یکدیگر کنار آمده و با هم توافق می‌نمودند. این شیوه که «وفاق عام»^۱ نامیده می‌شود به این معنی است که تا در مورد مسئله‌ای توافق ضمنی حاصل نگردد، به مسئله بعد پرداخته نمی‌شود و پس از حصول وفاق عام اصل بر این است که کلیه دولتها متن مورد توافق را پذیرفته‌اند. این روش کار باعث شده بود که در کلیه مراحل کنفرانس چنانچه اجماع حاصله متضمن امتیازی برای

کشورهای جهان سوم باشد، دول قدرتمند تا در مقابل امتیاز داده شده، امتیاز دیگری به نفع خود نگیرند، با اجماع حاصله موافقت نمایند. دول قدرتمند، بخصوص آمریکا و ژاپن و انگلیس در این کنفرانس، به منظور تحمیل محقاید خود بر دول جهان و اعمال قدرت جهت کسب امتیازات بیشتر از هر وسیله‌ای از جمله تهدید مستقیم، استفاده کردند. بطور مثال نماینده آمریکا در یکی از جلسات فرعی که برای بحث در مورد لزوم اجازه یا اعلان قبلی برای عبور ناوهای جنگی از دریای سرزمینی دول دیگر، تشکیل شده بود. بدون توجه به اظهارات نمایندگان دولی که اعتقاد به لزوم این اجازه و اعلان داشتند و بدون اینکه در جواب استدلالات بعمل آمده از جانب آنان، مطلب مستدل یا هر گونه مطلبی طرح نماید از قبول هر گونه پیشنهادی طفره رفت و تهدید کرد که اگر کوچکترین تغییر به منظور محدود کردن عبور کشتی‌های جنگی آمریکا از آبهای سرزمینی سایر کشورها داده شود، پرزیدنت ریگان دستور داده است که ایالات متحده کنوانسیون حقوق دریاها را تصویب نماید.^۱

مفهوم این تهدیدها این بود که چنانچه جامعه بین‌الملل نیات دولتهای قدرتمند را مراعات ننماید، این دولتها کنفرانسی را به بن‌بست کشانیده و آنرا با شکست مواجه خواهند نمود.

بهر حال کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها پس از نزدیک یک دهه بحث و مجادله در مورد بخش‌های متعدد آن با ۱۳۰ رأی موافق تصویب شد و دولت آمریکا به این کنوانسیون رأی منفی داد. در خصوص تفسیری آثار این کنوانسیون نسبت به دولی که آنرا امضا کرده‌اند، بحث نیست. حتی دولتهایی که متن یک قرارداد بین‌المللی را از طریق هیئت نمایندگی خود امضا نموده‌اند ولی در خصوص تصویب نهایی آن طبق قوانین داخلی خود اقدام نکرده‌اند و به این اعتبار می‌توان گفت خود را متعهد به رعایت قرار داد امضا شده تلقی نمی‌نمایند، چنانچه بر خلاف مفاد قرارداد عمل کنند. علاوه بر اینکه بر

۱. مهد علی اصفهانی - ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در حلیج فارس - ص ۸۹ - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - ۱۳۶۸.

حیثیت خود در صحنه بین‌المللی خدشه وارد کرده‌اند، هدف امضا عهدنامه از طریق نمایندگان این دولت، موجب می‌شود که به علت نقض آن در معرض انتقاد شدید سایر دولتها قرار گرفته و بعنوان کشوری که پایبند به موازین بین‌الملل نیست محسوب شوند. از سوی دیگر با توجه به این امر که کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، یک سال پس از الحاق رسمی ۶۰ کشور به آن لازم الاجرا می‌گردید، بر این اساس حتی دولتهایی که رسماً به این کنوانسیون ملحق شده بودند تا قبل از فراهم آمدن سایر شرایط، باستناد مصوبات کنوانسیون وین در باب معاهدات، تکلیفی در مورد عمل به آن متوجه خود نمی‌دانستند. بنابراین با توسل به حقوق مثبت نمی‌توان قیدی بر دولتها در خصوص بکار بستن مفاد کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریای بار نمود و بار نمودن این تعهدات به دول امضا کننده منوط به تحقق شرایط پیش‌بینی شده در قرار داد می‌باشد و به این لحاظ قبل از تحقق شرایط منظور شده فوق دول امضا کننده قرارداد و دولی که به آن رأی منفی داده‌اند، علی‌الاصول از نظر تقلید به مفاد آن در یک وضعیت قرار دارند.

حال که کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها شرایط لازم را برای قدرت اجرایی یافتن کسب نموده، آیا دولی که آنها نپذیرفته‌اند می‌توانند باستناد رأی منفی خود، هرگونه قیدی را نسبت به مفاد آن برای خود قائل نباشند؟

چنانچه از زاویه مقررات حقوق مثبت بالاخص کنوانسیون وین در باب معاهدات بخواهیم به پرسش پاسخ دهیم بدون شک جواب مثبت خواهیم داد. این امر در کلیه نظام‌های حقوقی معتبر پذیرفته شده و به اصل نسبی بودن قراردادها^۱ مشهور است^۲ تکلیفی دولتی که به یک قرارداد بین‌المللی رأی منفی داده است، وجود ندارد. بدیهی است که چنانچه حقوقی از چنین قراردادی برای دول ثالث ایجاد شده باشد، دولی که صراحتاً مخالفت خود را با مفاد چنین قراردادی ابراز نموده‌اند، نمی‌توانند از چنین

1- Pacta tervis Nec Nocent Nec Prosumt.

۲- رک: یان براونلی - نظری اجمالی به حقوق معاهدات - مجله حقوقی، شماره ۵ - ص ۲۰۲ به بعد - ترجمه: احیود قطبیه.

حقوقی بهره‌مند گردند.^۱

در ارتباط با تسری آثار کنوانسیون ۱۹۸۲ نسبت به آن گروه از کشورهای جهان سوم که کنوانسیون را امضا کرده و متعاقباً به تصویب رسانده‌اند و یا هنوز تشریفات راجع به تصویب آن را طی نموده‌اند از این لحاظ که آیا مفاد کنوانسیون را در مورد میراث مشترک بشریت محترم می‌شمارند یا خیر، نیازی به بررسی نیست زیرا همان گونه که ذکر شد، کشورهایی که فاقد تکنولوژی مدرن جهت بهره‌برداری از میراث مشترک بشریت می‌باشند، محکوم به محرومیت از این ثروت عظیم خواهند بود و چاره‌ای جز اینکه تماشاگر چپاول این ثروت توسط دول توسعه یافته باشند، ندارند. دول توسعه یافته و در رأس آنها آمریکا، انگلیس، آلمان و ژاپن نیز با ادامه بهره‌برداری و کاوش از این منابع ثابت کرده‌اند که هیچ‌گاه منتظر نخواهند ماند تا دول جهان سوم به تکنیک پیشرفته دست یابند و بتوانند بخشی از منابع را به خود اختصاص دهند، این دولتها جز در راه تلاش برای روتق هر چه بیشتر اقتصاد خود نیستند و در راه نیل به این هدف، چنانچه مشاهده کنند که یک دولت جهان سومی با برنامه‌ریزیهای منطقی در مسیر صنعتی شدن پیش می‌رود به انحای وسایل از جمله تحمیل جنگهای نابود کننده، از وصول به این هدف ممانعت بعمل خواهند آورد. دلیل این امر را می‌توان افزایش تعداد کشورهای فقیر که اصطلاحاً آنها را جهان چهارم نامیده‌اند دانست. بعبارت دیگر سیاستهای دول قدرتمند منتهی به کاهش تعداد کشورهای روبه رشد و افزایش تعداد کشورهای فقیر شده است که از لحاظ معیشت در زیر حد فقر می‌باشند. با این حساب دول جهان سوم از لحاظ ارتفاع از میراث مشترک بشریت اعم از اینکه کنوانسیون ۱۹۸۲ را امضا، تصویب و یا رد نموده باشند، برابرند. ولی این امر در مورد معدود کشورهای صنعتی قابل بررسی است.

کشورهایی که به کنوانسیون رأی منفی داده‌اند و به این طریق با وضوح هر چه تمامتر اعلام نموده‌اند که مصالح جامعه بین‌الملل را در برابر منافع اقتصادی خود فاقد هر گونه

۱. د.ک: دکتر علی اصغر کاظمی، مجله حقوقی شماره ۸، ص ۵۵ به بعد، از انتشارات دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران

ارزشی محسوب می نمایند، خود را فاقد هر گونه تعهدی در راستای رعایت مفاد کنوانسیون می دانند. کی سینجر در این رابطه صراحتاً اعلام می دارد که امریکا نمی تواند در امر تهیه و دسترسی به منابعی که در اقتصادش نقش اساسی را ایفا می کند، در انتظار مذاکرات بی حاصل و طولانی بماند^۱. مفهوم این اظهار نظر جز این نیست که امریکا به اتکای تکنولوژی پیشرفته خود به بهره برداری از میراث مشترک بشریت ادامه خواهد داد و مخالفت اکثریت کشورهای جهان نیز نمی تواند او را از بهره برداری از این ثروت بین المللی که خارج از حوزه صلاحیت ملی اوست منصرف نماید.

ولی در مورد کشورهایی که کنوانسیون ۱۹۸۲ را امضا کرده اند، ضمناً دارای تکنولوژی پیشرفته جهت بهره برداری از میراث مشترک بشریت نیز هستند، این سؤال مطرح است که آیا این کشورها هیچ گونه تعهدی در رعایت مفاد کنوانسیون تا قبل از تصویب و لازم الاجراء شدن آن ندارند؟ در این رابطه ماده ۱۸ عهدنامه وین در باب معاهدات (۱۹۶۹) مقرر می دارد:

«یک کشور متعهد است از اقداماتی که به هدف و منظور یک معاهده لطمه وارد می کند خود داری ورزد، در صورتی که:

الف: معاهده را امضا یا اسناد آنرا به شرط تصویب پذیرش یا موافقت مبادله کرده باشد تا زمانی که قصد خود را در مورد عدم الحاق به معاهده تصریح کرده باشد، یا...
ب: قبولی خود را برای التزام نسبت به معاهده موکول به اجرا در آمدن معاهده کرده باشد، مشروط بر اینکه به اجرا در آمدن معاهده بدون سبب تأخیر نیفتاده باشد».

براساس این ماده می توان گفت آن گروه از دول پیشرفته صنعتی که کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها را امضا کرده اند، به صرف امضا، تقبل آثار ناشی از آنرا نیز پذیرفته اند و از جمله باید از اتخاذ اقداماتی که به هدف و منظور کنوانسیون لطمه وارد می کند، خودداری ورزند. ولی آیا این گروه از دولتهای قدرتمند، این وظیفه ای را که یک معاهده بین المللی در صدد بیان آن است، پذیرفته و به آن عمل کرده اند؟ بدیهی است که این امر

۱- دکتر حمید ممتاز - حقوق دریاها - ص ۷۸

با ماهیت و عملکرد قدرت در صحنه بین‌المللی منافات دارد و تا بحال هیچ دولت قدرتمندی منافع ملی خود را در برابر مصالح بین‌المللی فرعی ننموده است. باید دانست که خودداری از امضای کنوانسیون ۱۹۸۲ تنها از زاویه یکی نگرش قلدرمآبانه که کوچکترین اعتباری برای جامعه بین‌الملل قائل نیست توجیه‌پذیر می‌باشد یکی از اعضای هیئت ایرانی شرکت کننده در کنفرانس در رابطه با حالت نمایندگان کشورهای که به این طریق در برابر آرمان هماهنگی اکثریت کشورها ایستادند، می‌گویند:

«دیپلماتها و دولتمردانی که بدون اغراق موی خود را در این راه سپید کرده بودند، در لحظاتی که می‌خواستند بنا به مصلحتهای سیاسی ناشی از منافع باریک بینانه کشورشان یا مواضعی نه چندان دلگرم کننده و دوستانه نسبت به جامعه بشری و متن کنوانسیون و الحاقیه‌های آن دفاع کنند، قادر نبودند اندوه و احساسات خود را از این بابت در بیان و چهره‌شان پنهان کنند. حتی نماینده ایالات متحده آمریکا که با موضع گیریهای خصمانه، نامعقول و متناقض خود را از امضای متن کنوانسیون معذور اعلام داشت، از اینکه در چنین شرایط نامطلوبی قرار گرفته و با این حرکت غیر متعارف موجبات لعن و طعن نمایندگان حاضر در کنوانسیون و افکار عمومی دنیا را فراهم کرده بود، آشکارا نگران و ناراحت بوده^۱.

بر این اساس هر کشوری تلاش می‌کرد از چنین مراجعه مستقیمی با خواست یکپارچه اکثر کشورهای جهان خودداری نماید، و بر این اساس برخی از کشورهای توسعه یافته ترجیح دادند که کنوانسیون را امضا کنند. ولی این امضا موجب نگردید که آثار آنرا نیز پذیرا شوند و علی‌رغم مفاد ماده ۱۸ کنوانسیون وین در باب معاهدات، عملاً به اقداماتی دست یافته‌اند که جز به ورود لطمه به هدف و منظور کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها منتهی نخواهد گردید.

این کشورها که دارای علائق اقتصادی و منافع ملی مشترک با سایر دول قدرتمند و توسعه یافته می‌باشد و این وحدت در منافع همسویی استراتژیک در اتخاذ رویه‌های

۱. سید علی اصغر کاظمی، «ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در خلیج فارس» - ص ۱۷۳.

مشابه در صحنه بین الملل را مطالبه می کند با انگیزه های متعدد از وحدت عمل با امریکا و دیگر کشورهای قدرتمندی که در کنار او بودند، خودداری کردند، از این کشورها می توان از اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی نام برد که علی رغم در اختیار داشتن تکنولوژی مشابه با امریکا و شرکای او و علی رغم اینکه در آوریل ۱۹۸۲ به کنوانسیون رأی ممتنع داده بودند، نهایتاً با گروه ۷۷ همسو شدند و کنوانسیون را امضا کردند از دیگر کشورهای توسعه یافته که کنوانسیون را امضا نمودند می توان از فرانسه نام برد. بهر حال علی رغم صراحت ماده ۱۸ کنوانسیون وین در باب معاهدات مبنی بر اینکه کشورهایی که معاهده ای را امضا نموده اند، مکلفند از اتخاذ اقداماتی که با هدف و منظور آن معاهده مغایرت داشته باشد خودداری کنند، این کشور علی رغم امضای کنوانسیون ۱۹۸۲ عملاً برای حفاظت از منابع ملی خود و عقب نماندن از امریکا و شرکای او مثل انگلیس، ژاپن و آلمان اقدام به اعمالی نموده اند که با هدف و منظور کنوانسیون مغایرت آشکار دارد^۱ و در این میان مشخصاً فرانسه با امریکا ژاپن، انگلیس و آلمان غربی (سابق) به منظور بهره برداری از منابع میراث مشترک بشریت، اقدام به انعقاد قرارداد نموده و مشترکاً سرمایه گذاری کرده اند و همچنین کشورهای فرانسه، ژاپن و شوروی اقدام به قانونگذاری یکجانبه جهت حفاظت از منافع ملی خود در میراث مشترک بشریت نموده اند. باید دانست که هدف اولیه و بدیهی کنوانسیون ۱۹۸۲ در مورد میراث مشترک بشریت این بوده که کشورهای قدرتمند و توسعه یافته اند از بهره برداری و چپاول این ذخائر منع نماید، در حالی که کشورهای توسعه یافته کمترین وقتی به مفاد این کنوانسیون تنهاده و کماکان به غارت این ثروت عظیم به نفع خود ادامه می دهند و کشورهایی نیز که کنوانسیون فوق را امضا کرده اند، ضمن نقض صریح ماده ۱۸ عهدنامه وین در باب معاهدات به نحوی با کشورهایی که صراحتاً کنوانسیون را امضا ننموده اند،

۱. جهت بررسی تفصیلی رجوع کنید به:

۱. بهمن آقائی - تعهدات ضمنی کشورها در فاصله بین امضا تا تصویب یک پیمان - مجله سیاست خارجی - سال اول - شماره دوم ص ۳۷۷ به بعد

هم کاسه گردیده‌اند، در حالی که حتی در صورتی که شرایط لازم جهت لازم الاجرا گردیدن کنوانسیون فراهم نشده بود، صرف امضای اولیه بعضی آثار را بر امضا کننده بار می‌نماید که عدم توجه به آن مفهومی جز بی‌مقدار و بی‌اعتبار خواندن موازین حقوق بین‌الملل نخواهد داشت.

در رابطه با کشورهایی که کنوانسیون را امضا نکرده‌اند و به این اعتبار قیدی برای خود جهت بکار بستن و یا محترم شمردن مفاد آن متصور نمی‌دانند نیز باید متذکر گردید، که علی‌الاصول این گونه کشورها می‌بایست پس از مخالفت با کنوانسیون از حضور در جلسات آتی آن نیز خودداری می‌ورزید نه تنها اینکه حضور خود را در کلیه جلسات، بمثابة تهدیدی برای کشورهای جهان سوم حفظ می‌نمودند، به نظر می‌رسد، استمرار حضور نمایندگان یک کشور در این گونه کنوانسیونها، حتی چنانچه آن کشور به مفاد چنین کنوانسیونی رأی منفی داده باشد، می‌تواند آماده و نشانه‌ای در این جهت تلقی گردد که چنین کشوری هر چند مفاد کنوانسیون را مغایر مصالح ملی خویش تشخیص داده است، با این وجود در مقابل رأی و نظر اعضای جامعه بین‌الملل تمکین نموده و مصالح جامعه دولتها را بر مصالح ملی خود برتری داده است، لذا حضور خود را در کنوانسیون حفظ و به این ترتیب بدیهی است که تصمیمات آنرا نیز بکار خواهد بست این نوع نگرش، دید عرفی و برداشت حقوقی از این امر می‌باشد، و براساس آن امریکا و ژاپن و سایر شرکایشان طبق برداشتهای بدیهی از موازین حقوق بین‌الملل، چون حضور خود را در کنوانسیون ۱۹۸۲ حفظ نموده‌اند، ملزمند تصمیمات آنرا نیز محترم شمارند و به این ترتیب غارت یکجانبه و بی‌رویه از ذخائر واقع در اعماق اقیانوسها را متوقف نمایند و اجازه دهند تا کلیه اعضای جامعه بین‌الملل و بخصوص کشورهای فقیر و گرسنه به تساوی از آن بهره‌مند گردند. در حالی که همان گونه که گفته شد، این کشورها موازینی را تحت عنوان حقوق بین‌الملل که باید کلیه کشورها آنرا در اعمال و اقدامات خود بکار ببندند، نمی‌شناسند و هیچ‌گاه چنین قواعدی را موجود نمی‌پندارند، بلکه حقوق بین‌الملل را عبارت از قواعدی می‌دانند که خود موجه آن بوده و در راستای منافع ملی

آنها باشد، سپس کلیه دول را ملزم به رعایت این حقوق بین الملل می دانند و بهمین دلیل نه تنها قاعده میراث مشترک بشریت را که از ارکان کنوانسیون می باشد، لازم الاجرا تلقی نمی کنند و از بیان صریح این موضع نیز ابا ندارند، بلکه حضور خود را بر خلاف موازین بین المللی در کنوانسیون حفظ می نمایند تا مانند تهدیدی بالفعل از بخطر افتادن منافع ملی خود در کنوانسیون جلوگیری نیز کرده باشد. همچنین باید دانست که کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، در کلیت خود مجموعه ای است واحد و امکان پذیرش برخی از مواد آن ورد برخی دیگر مسیر نمی باشد. بر این اساس تنها کشورهایی که به این کنوانسیون پیوسته اند می توانند از امتیازات حاصله از آن نیز بهره مند گردند.^۱ ماده ۳۶ عهدنامه وین در باب معاهدات در مورد شرایط تسری احکام یک معاهده به دول ثالث، اعلام می دارد:

«۱- حق از مفاد یک معاهده برای یک کشور ثالث در صورتی ایجاد می شود که امضا کنندگان معاهده از مفاد معاهده قصد تعویض آن حق را به کشور ثالث یا گروهی از کشوری که کشور ثالث وابسته به آن است یا همه کشورها داشته باشد و کشور ثالث نیز با آن موافقت کرده باشد. موافقت کشور ثالث مادام که اختلاف آن ابراز نشده، معتبر خواهد بود. مگر در صورتی که معاهده بنحوی دیگر را مقرر کرده باشد.»

از مفاد ماده فوق بر می آید که چنانچه کشوری به یک قرارداد بین المللی رأی منفی داده باشد، از مفاد چنین قراردادی هیچ گونه حقی برای او ایجاد نمی گردد و با توجه به اینکه آمریکا و شرکای او نه تنها به کنوانسیون ۱۹۸۲ رأی منفی داده اند، بلکه با اقدامات خود بکرات نشان داده اند که بخصوص بخش ۱۱ کنوانسیون، راجع به میراث مشترک بشریت را نمی پذیرند و بکار نخواهند بست، بنابراین علی القاعده و طبق ماده فوق، این کشورها نمی توانند از هیچ حقی ناشی از کنوانسیون فوق بهره مند گردند. در حالی که آمریکا و سایر کشورهای قدرتمند حقوق حاصله از کنوانسیون بخصوص حق عبور

۱- رجوع کنید به: دکتر سیدعلی اصغر کاظمی - شمول مفاد کنوانسیون جدید حقوق دریاها به کشورهای ثالث غیر عضو - مجله حقوقی شماره ۸ - ص ۵۵ به بعد

ترانزیتی از تنگه‌های بین‌المللی را رد نمی‌نمایند. لازم به ذکر است که حق عبور ترانزیتی امتیازی است که برخی از محدودیتهای عبوری خود را ندارد و کنوانسیون ۱۹۸۲ نیز آنرا پایه‌ریزی نموده است. همچنین از حقوق دیگر حاصله از کنوانسیون ۱۹۸۲، حق داشتن منطقه انحصاری اقتصادی می‌باشد که علی‌الاصول کشورهای غیر عضو نباید از آن بهره‌مند گردند. در حالی که در دوران ریاست جمهوری ریگان، دولت امریکا صراحتاً منطقه‌ای را در جوار قلمرو خشکی خود بعنوان منطقه انحصاری اقتصادی اعلام نمود. البته این کشور مدعی است که قاعده منطقه انحصاری اقتصادی وارد حقوق عرضی گردیده است و به این اعتبار امریکا حق استفاده از آنرا برای خود قائل می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که:

با توجه به اینکه هیئت نمایندگی امریکا حضور خود را در جلسات راجع به کنوانسیون ۱۹۸۲ حفظ نمود، این امر پذیرش ضمنی مفاد کنوانسیون تلقی می‌گردد و به این اعتبار امریکا و دولتهایی که مانند او عمل کرده‌اند نباید بر خلاف کنوانسیون عمل کنند.

همچنین با توجه به اینکه امریکا از بعضی حقوق حاصله از کنوانسیون فوق از جمله حق داشتن منطقه انحصاری اقتصادی، استفاده نموده است و با توجه به اینکه کنوانسیون یک کلیت واحد است و برخورداری از حقوق آن که از بعضی از مواد حاصل می‌شود ورد احکام سایر مواد، خلاف اصل محسوب می‌گردد، لذا امریکا و کشورهای که وضعیتی مشابه او دارند، نمی‌توانند ضمن انتفاع از حقوق حاصله از کنوانسیون با مواد دیگر آن مخالفت نمایند.

مع هذا بیان این مسائل جایی کاربرد خواهد داشت که ضابطه فصل حق براساس عقل و منطق مبتنی گردد. و تا زمانی که کشورهای قدرتمند باتکای قدرت و تکنولوژی پیشرفته خود قادرند مصالح خود را بعنوان مغایر حقوق عنوان کنند، حق، توان رودرویی با آن آنرا نخواهد یافت. در این حالت است که چنانچه امریکا ضمن اعلامیه ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۵ معروف به اعلامیه ترومن، بیان کند که: «... دولت امریکا منابع طبیعی زیر بستر

فلات قاره واقع در زیر آبهای دریای آزاد را که در مجاور سواحل ایالات متحده است، متعلق به ایالات متحده و تحت صلاحیت و کنترل کشور می‌داند....» و به این طریق و بر خلاف اصل دریای آزاد که خود مبلغ آن است حاکمیت ملی خود را برگستره عظیمی از کف دریاها توسعه دهد، معارضی در صحنه بین‌الملل پیدا نخواهد کرد ولی چنانچه کشورهای پروه، شیلی و اکوادور حاکمیت خود را بر آبهای مجاور سواحل خود گسترش دهند با عکس العمل حاد و مخالف دول قدرتمند بخصوص آمریکا و انگلیس و ژاپن مواجه گردیده و این اقدام به مثابه عملی که نظم بین‌المللی را به هرج و مرج می‌کشاند، معرفی می‌گردد. پس در جریان کنفرانس سوم حقوق دریاها توسعه این حاکمیت دولت ساحلی را در برابر گرفتن امتیاز عبور ترانزیت از تنگه‌های بین‌المللی به رسمیت می‌شناسد. یادآوری می‌گردد که پذیرش قاعده ۱۲ مایل بعنوان عرض دریای سرزمینی از جانب دول قدرتمند تنها هنگامی میسر گردید، که دول جهان سوم ناچار شدند حق عبور ترانزیتی شناورهای غول پیکر کشورهای صنعتی را از تنگه‌های بین‌المللی به رسمیت بشناسد.

میراث مشترک بشریت، عرف پذیرفته شده بین‌الملل و یا واقعیتی معتبرتر از عرف در بیان عناصر لازم جهت تحقق عرف گفته شده است که برای ایجاد عرف رویه کلی و مداوم کشورها لازم است. البته منظور از رویه کشورها، رویه احاد آنها نیست. چنانچه قرار باشد ایجاد عرف را متضمن رضایت صریح یک یک کشورها بدانیم، هیچ گاه هیچ عرف بین‌المللی پا به عرصه وجود نخواهد گذاشت، زیرا امری که در برگیرنده مصالح و منافع کلیه کشورها، بدون حذف حتی یک کشور باشد، امری ذهنی و تا حدود زیادی آرمانی خواهد بود. بنابراین باید اذعان داشت که بند «ب» ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری که مقرر می‌دارد: «ب - عرف بین‌المللی را بمنزله شاهی بر رویه عمومی که مثل یک اصل حقوقی پذیرفته شده است.» و بدین ترتیب عرف بین‌المللی را بعد از عهدنامه معتبرترین منبع جهت تصمیم‌گیری راجع به دعاوی مورد رسیدگی

محسوب نموده است، به رویه متفق آحاد کشورها نظر نداشته است.

با این ترتیب آیا قاعده میراث مشترک بشریت را می‌توان یک عرف بین‌المللی دانست؟ همان‌گونه که قبلاً ذکر شد اعلامیه اصولی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۰ با ۱۰۸ رأی موافق و بدون رأی مخالف و با ۱۴ رأی ممتنع به تصویب رسید. این اعلامیه با توجه به نصابی که آنرا به تصویب رسانید بدون تردید می‌تواند جلوه‌گاه خواست و تمایل اکثریت کشورهای جهان محسوب گردد. هر چند کشورهای جهان سوم همواره این اعلامیه را واجد خصلت الزام آور بودن دانسته‌اند و کشورهای توسعه یافته صنعتی آنرا از حد یک توصیه فراتر نمی‌دانند، ولی حداقل اثری که بر قطعنامه‌های مجمع عمومی می‌توان بار نمود این است که این قطعنامه‌ها زمینه ساز ایجاد عرف بین‌الملل می‌باشند. این ادعا بخصوص در مورد قطعنامه‌هایی که با نصاب بالا تصویب می‌شوند و بخصوص اعلامیه اصولی که بدون رأی مخالف تصویب گردیده است از پذیرش بالاتر برخوردار است. از سوی دیگر وجود ریشه‌های کهن در جهت تقویت مفاد اعلامیه اصولی که سوابق ذخائر واقع در مآوای حاکمیت ملی دولتها بعنوان ثروتی به کل جامعه بشریت را به روم باستان می‌رساند، مؤید این است که اعلامیه اصولی را می‌توان مبتایی محکم جهت تثبیت یک قاعده الزام آور بین‌المللی محسوب نمود. زمینه مادی جهت تظاهر رویه اکثریت کشورها، در خلال کنفرانس سوم حقوق دریاها فراهم گردید. تعداد کشورهایی که در برابر تثبیت این قاعده مقاومت کردند از تعداد انگشتان یک دست نیز تجاوز نمی‌کرد و این کشورها که در رأس آنها امریکا قرار گرفته بود، هیچ دلیل منطقی جهت مخالفت با این قاعده جز منافع ملی خود در دست نداشتند. در خلال مباحثات راجع به میراث مشترک بشریت در کنفرانس سوم حقوق دریاها، اکثریت کشورهای جهان نشان دادند که محسوب نمودن ذخائر واقع در اعماق اقیانوسها به عنوان ملک تمامی انسانها یک حقیقت است و نه تلاش در جهت ایجاد یک عرف بین‌المللی. عبارت دیگر روشنی و وضوح این امر که کشورها به تنهایی نمی‌توانند و نباید ذخائر ارزشمند واقع در اعماق اقیانوسها را استخراج و در جهت منافع اقتصادی

خود بکار گیرند، به نحوی است که یک منطق معمولی در اولین نگاه آنرا می‌پذیرد و به این اساس جهت لازم الاجرا تلقی کردن آن لازم نیست مراحل تثبیت یک عرف بین‌المللی طی گردد. استناد به اصل آزادی دریاها جهت توجیه این بهره‌برداری یکجانبه که ضمن هیچ انگاشتن آراء و نظریات عامه کشورها انجام می‌گیرد، نیز با همان منطق بدیهی هماهنگی ندارد، زیرا استناد به این اصل زمانی کاربرد داشت که ذخائر دریاها پایان ناپذیر محسوب می‌شد، نه عصر حاضر که بسیاری از ذخائر جاندار اقیانوسها در اثر استفاده بی‌رویه دول پیشرفته صنعتی در معرض تمام شدن قرار گرفته است.

با این وجود عدم توجه دول قدرتمند به این حقیقت بدیهی که اعتبار آن از یک عرف بین‌المللی به مراتب محسوس‌تر است، و ادامه کاوش در اعماق اقیانوسها موجب گردید که توجیه اقدام قدرتمندانه دول صنعتی ضمن استدلال‌های طولیل حقوقی میسر گردد و نهایتاً مراحملی که جهت ایجاد عرف بین‌المللی لازم است در مورد این حقیقت بدیهی نیز مرعی گردد.

نهایتاً این عوامل مشخص و بخصوص اتفاق همگان در کنوانسیون ۱۹۸۲ مبنی بر اینکه هیچ کشوری نمی‌تواند به اعتبار اصل دریای آزاد ذخائر واقع در اعماق اقیانوسها را که به عنوان میراث مشترک بشریت تلقی می‌گردد مورد بهره‌برداری قرار دهد، باعث شد که دول توسعه یافته از موضع خود مبنی بر اینکه مفاد اعلامیه اصولی، جز بیان یک توصیه از سوی معتقدین به یک نوع نگرش خاص به قضیه، نمی‌باشد اراض نمایند و نهایتاً میراث مشترک بشریت بعنوان یک قاعده غیر قابل انکار و الزام آور حقوق بین‌الملل مورد پذیرش قرار گرفت.

موضع گیری کنونی دول قدرتمند جهت توجیه بهره‌برداری یکجانبه از میراث مشترک بشریت

پس از آنکه دول معدود توسعه یافته، میراث مشترک بشریت را بعنوان عرف بین‌المللی پذیرفتند، به منظور توجیه ادامه کاوش در ذخائر معدنی اعماق اقیانوسها،

می‌بایست تئوری جدید و توجیه نوینی ارائه می‌گردید البته همان‌گونه که ذکر شد، آنچه که حقیقت تلقی ثروتهای واقع در اعماق اقیانوسها در ماورای حاکمیت ملی دولتها، به عنوان ثروتی متعلق به تمامی انسانها را دریغ و خم استدلال‌های حقوقی می‌افکند، این است که کلیه کشورها تکنولوژی لازم جهت بهره‌برداری از آنها در اختیار ندارند و کشورهایی که این امتیاز کلیدی را در اختیار دارند، نیز مصمم هستند که این ثروت عظیم را منحصراً در جهت منافع اقتصادی خود تملک نمایند و کشورهای جهان سوم را از آن محروم کنند. بنابراین استدلال‌هایی از قبیل اینکه اعلامیه اصولی یک توصیه صرفاً سیاسی است و یا اینکه مصوبات کنوانسیون ۱۹۸۲ در مورد میراث مشترک بشریت یک حقوق قراردادی است و کشورهایی که به آن رأی منفی داده‌اند تعهدی در بکار بستن آن ندارند، جز بیان رابطه قدرت در صحنه بین‌الملل نیست. کما اینکه دولت امریکا خود یکی از اولین کشورهایی بود که ضمن اعلامیه‌ای که کمیسیون صادر نمود، قاعده میراث مشترک بشریت را تأیید کرد، ولی همان‌گونه که این کشور حین صدور این اعلامیه صرفاً در صدد حفظ منافع ملی خود و نادیده گرفتن حقوق دولتهای ساحلی بر آبهای مجاور قلمرو خشکی آنها بود، بعدها ضمن مخالفت مستمر با قاعده‌ای که خود قبلاً اعلام نموده بود، نیز جز در این مسیر قدم بر نمی‌داشت.

بهرحال دول قدرتمند با پذیرفتن میراث مشترک بشریت بعنوان عرف بین‌المللی، اعلام داشتند که نحوه بهره‌برداری از این ثروتها، مسئله‌ای جدا از تلقی آن بعنوان عرف الزام آور بین‌المللی می‌باشد و این امر در حیطه حقوق قراردادی است و هر کشوری که توانایی تکنیکی لازم را در اختیار دارد می‌تواند از این ذخایر به نفع خود بهره‌برداری کند. در این راستا کشورهای قدرتمند اقدام به تدوین قانون در داخل کشور خود جهت ادامه بهره‌برداری از میراث مشترک بشریت نموده‌اند و به طور مشخص این امر در قوانین داخلی امریکا - آلمان غربی (سابق) و انگلیس تحقق یافته است. در قوانین این کشور ذکر گردیده است که هر جنبه اعماق اقیانوسها و ذخائر معدنی آن میراث مشترک بشریت است ولی بهره‌برداری از آن الزاماً نباید توسط یک سازمان بین‌المللی صورت پذیرد،

بلکه هر کشوری قادر است طبق قوانین داخلی خود از این ثروتها بهره‌برداری کند، مشروط به اینکه منافع جامعه بین‌المللی در نظر گرفته شود. امریکا تقبل نموده که بخشی از عایدات ناشی از این بهره‌برداری را صرف توسعه اقتصادی جهان سوم نماید.

این موضع‌گیری با مفاد اعلامیه اصولی تعارض آشکار دارد. زیرا همان‌گونه که ذکر شد در اعلامیه اصولی صراحتاً ذکر گردیده که کلیه فعالیتهای مربوط به اکتشاف و بهره‌برداری منافع منطقه و سایر فعالیتهای مربوط به آن توسط یک سازمان بین‌المللی صورت خواهد پذیرفت و این امر ضمن کلیه مباحثات مربوط به کنفرانس سوم حقوق دریاها مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. علاوه بر این چنانچه هدف و روح قاعده را ملاحظه کنیم، به عیان می‌توان بی‌پایه بودن این ادعا را مشاهده کرد، زیرا ماهیت قاعده میراث مشترک بشریت این است که این ثروت توسط معدودی از کشورها تملک نگردد، و گرنه چنانچه بهره‌برداری از این ثروت توسط این کشورها ادامه داشته باشد، این عرف بین‌المللی موجب چه آثار دیگری خواهد بود؟ شرط اختصاص برخی از منافع بهره‌برداری به توسعه اقتصادی در جهان سوم توسط امریکا، جز یک ژست سیاسی نیست، زیرا اساس بهره‌برداری یکجانبه، جز به محروم نمودن کشورهای جهان سوم از میراث مشترک بشریت نمی‌انجامد، پس صرف این بهره‌برداری یکجانبه با این حرکت سیاسی منافات دارد و معنایی جز این ندارد که کشورهای جهان سوم را از کل حقشان محروم سازد، پس بخش ناچیزی از آنرا به آنها بر می‌گرداند.

قرارداد بین دول قدرتمند، جهت بهره‌برداری از میراث مشترک بشریت، بمثابة تهدیدی برای جهان سوم

در خلال جلسات مربوط به کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها و ضمن تماس‌های هیئت‌های نمایندگی امریکا، ژاپن و انگلیس و احیاناً معدودی کشورهای دیگر، مشخص گردید که این دولتها قصد دارند خارج از چارچوب کنوانسیون اقدام به انعقاد قرارداد بین خود جهت استفاده انحصاری از میراث مشترک بشریت بنمایند. دول مزبور این اقدام

درصد تفهیم این نکته به جهان سوم بودند که چنانچه به اصرار خود مبنی بر توقف کاوش و بهره‌برداری از میراث مشترک بشریت ادامه دهند به نحوی با یکدیگر کنار آمده و بر خوان یغمای این ثروت عظیم خواهند نشست.

بر این اساس و در صورت تحقق این امر طولی نخواهد کشید که بستر اقیانوسها بین چند کشور معدود صنعتی تقسیم خواهد شد و دنیا شاهد خواهد بود که منطقه‌ای دیگر در کنار مناطق تقسیم شده دریاها ایجاد خواهد شد و اقیانوسها را بصورت قطعات متعدد که هر یک از آنها تحت صلاحیت یک دولت که می‌تواند یک دولت ساحلی ولی توسعه یافته باشد قرار دهد این امر نتیجه تقسیم عدم تمکین در برابر مصالح جامعه بین‌الملل در حیطه اقیانوسها خواهد بود و متضرر اصلی از آن دولتهای فاقد ساحل و یا در شرایط نامطلوب جغرافیایی می‌باشند. دولتهایی که در منتهای فقر اقتصادی بسر می‌برند و در عرصه مناسبات زور مدارانه بین‌المللی محکوم به گرسنگی و هلاک ناشی از آن می‌باشند.

بهر حال میراث مشترک بشریت که در کنفرانس سوم حقوق دریاها با شور و هیجان زاید الوصفی از سوی دول جهان سوم مطرح گردید، کماکان در پنجه قدرت و تکنولوژی کشورهای صنعتی قرار دارد و جهان سوم هنوز نتوانسته است غارت بی‌رویه آنرا توسط این کشورها متوقف نمایند. دول صنعتی که به بهای فقر جهان سوم در رفاه کامل زیست می‌کند و بر قدرت نظامی خویش نیز اتکاء دارند، همواره به این فاجعه بین‌المللی بیش از پیش دام می‌زنند. با توجه به انحصار تکنیک در دست کشورهای معدود که عموماً کاربرد این تکنیک در دست شرکتهای فراملیتی و در سلطه آنها قرار دارد و با توجه به اهدافی که این کشورها را به مخالفت با آمره بودن قاعده میراث مشترک بشریت بر می‌انگیزاند، این احتمال که این شرکتها اقیانوسها را میدان رقابت‌های مختلف آزمایش‌های متعدد شیمیایی قرار دهند و یا اینکه این احتمال که این دولتها صحنه اقیانوسها را معرض آزمایش‌های اتمی قرار داده و آثار فاجعه بار این آزمایش‌های را حین تبخیر آب و ریزش باران با کشورهای مجاور اقیانوسها فرو ریزند، تحمیل الزامی را ایجاد می‌نماید که دول

قدرتمند را از تحقق اهداف فاجعه بار خود باز دارد.

چه باید کرد

جایگاه دولتهایی که عنوان «جهان سومی» را به مثابه عنوانی جهت نشان دادن میراث شوم توسعه نیافتگی شان یدک می‌کشند، چگونه جایگاهی است؟ این جایگاه از چه قابلیت‌هایی برخوردار است و سومی‌ها چگونه می‌توانند این قابلیت‌ها را بکار ببرند که بتوانند آنرا در برابر توسعه نیافتگی قرار داده و با دول صنعتی هم پهلو گردند؟ آیا خواهند توانست به آرمان‌های اروید پارودو طراح و مبتکر میراث مشترک بشریت دست یابند؟ آیا سومی‌ها خواهند توانست با دستیابی به آمال او حرکت جامعه بین‌المللی را به سوی تقسیم عادلانه منابع غنی واقع در اعماق اقیانوس‌ها سمت دهند؟ چگونه؟

همبستگی، کلید جادویی این قفل بسته است. سومی‌ها ناچارند قابلیت‌های خود را روی هم نهند و آنرا در مجامع بین‌المللی بکار گیرند. «جهان سوم باید قبل از هر چیز همبستگی و انسجام بین خود را متحقق نماید. اتخاذ سیاست مشترک تنها در پرتو همبستگی فراهم می‌گردد و جهان سوم بیش از هر چه نیاز حیاتی به همبستگی دارد. در سایه این همبستگی اتخاذ سیاست مشترک با محور قرار دادن عامترین منافع میر خواهد گردید و تنها در این وضعیت جهان سوم قادر به قبولاندن مواضع بر حق خود به قدرتهای بزرگ خواهد گردید.»^۱

این گفته شعار گونه می‌نماید با این وجود حقیقتی در آن نهفته است که ما حاصل تجارب دهه‌های اخیر حضور سومی‌ها در صحنه‌های بین‌المللی است. انسجام سومی‌ها در کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ که نتیجه اقدامات ارزنده سیاستمداران نام آور جهان سوم یعنی تیتو، نهرو، جمال عبدالناصر و سوکارنو بود و تشکیل گروه ۷۷ را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به دنبال داشت و ظهور تفکر نظام نوین اقتصاد بین‌الملل را موجب گردید، شاهد کارایی این نکته شعار گونه است. صدور اعلامیه

۱- محمد شریف، بررسی دکترین نامحدود بودن صلاحیت شورای امنیت، ص ۲۳۰، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳

«میثاق مربوط به حقوق و وظایف اقتصادی دولتها» ضمن قطعنامه شماره ۳۲۸۱ مجمع عمومی که در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ تصویب گردید و تعیین قیمت عادلانه مواد اولیه و صدور تکنولوژی از دولتهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه را در دستور کار مجمع قرارداد، شاهد دیگری بر کارایی این کلید جادویی است.^۱ این اقدامات که نظام مسلط اقتصادی حاکم را تهدید می کرد بهیچ وجه مطلوب دولتهای توسعه یافته صنعتی نبود، اما منطق قدرتمند نهفته در آنها و همبستگی دولتهای جهان سومی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و روایت و کاردانی نمایندگان این دولتها مجمع عمومی را در جایگاهی نشانده که مبدل به قانونی جهت اتخاذ سیاست های هم سو و هم آوا با مصالح جهان سوم و ناهمگون با مطامع دول توسعه یافته صنعتی گردید. جهان سوم با توسل به اکثریت عددی خود در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۶۶ قطعنامه دیگری را در مجمع عمومی به تصویب رساند که مقرر نمود: «گوشش سازمان ملل متحد باید در راه وصول به حداکثر رشد منابع طبیعی دول در حال توسعه بکار گرفته شود و آنان را آن گونه یاری رساند که قادر شوند در این زمینه خود عمل کنند.» در حالی که دول توسعه یافته صنعتی بر آن بوده و هستند که جهان سوم از یک سو باید مصرف کننده تسلیحات ساخته شده آنان باشد و از سوی دیگر تأمین کننده مواد اولیه این مصنوعات. مع هذا سومی ها با همبستگی خود به آنان گوشزد نمودند که فرا چنگ آوردن این خواست دیگر چندان سهل الوصول نیست.

این کلید جادویی از آنچنان کارایی و توانمندی برخوردار است که می تواند برای سومی ها نوعی حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل فراهم آورد و آنچنان اقتداری ایجاد کند که سومی ها بتوانند شورای امنیت را از تصویب هر قطعنامه ای که متضمن نادیده گرفتن مصالح آنان باشد، باز دارند. زیرا با توجه به ترکیب شورای امنیت که مرکب از ۱۵ عضو، بعبارت ۵ عضو دائمی دارنده حق و تو و ۱۰ عضو متغیر می باشد و با توجه به اینکه هیچ قطعنامه ای در آن شورا به تصویب نمی رسد مگر با رأی مثبت ۵ عضو

۱- رجوع کنید به منبع قبل، ص ۱۷۳ به بعد

دائمی و ۴ عضو متغیر، بنابراین سومی‌ها اگر به اسلحه همبستگی مسلح گردند قادر خواهند بود که از جمع ۴ رأی متعلق به اعضای متغیر ممانعت بعمل آورده و حافظ مسائل و منافع مشترک خود گردند. این اقتدار قانونی در دورانی که نهضت عدم تعهد در اوج بالندگی قرار داشت به «وتوی غیر متعهدها» اشتها یافت.

دولتهای توسعه یافته ضربه پذیر بودن خود را در برابر همبستگی جهان سوم به دفعات تجربه نموده‌اند. بهمین خاطر همواره تلاش خود را حول ممانعت از بروز این عامل تعیین کننده متمرکز نموده‌اند. تلاش جهت از میان برداشتن رهبران هوشمند و با درایت و جایگزین نمودن حکام دست نشانده و نالایق بجای آنها از دید باز مورد توجه دول توسعه یافته صنعتی بوده است و این امر مانعی اساسی جهت تحقق همبستگی بین سومی‌ها بوده است.

آنچه که سومی‌ها را قادر می‌سازد تا سهم خود را از میراث مشترک بشریت فزاینده آورند تکنولوژی مورد نیاز جهت کاوش در اعماق دریاهاست. این ابزاری است که سومی‌ها فاقد آنند و دول توسعه یافته صنعتی نیز با تمام توان خویش در راه مسلح شدن سومی‌ها به این ابزار ایستاده و آنان را از پیشروی باز می‌دارند. ربودن مغزها از جهان سوم یکی از شیوه‌های دول صنعتی برای فرار تکنولوژی و یکی از موانع باز دارنده بجای سومی‌ها جهت دستیابی به این ابزار است. با این حال، ساز و کارهای دیگری برای سومی‌ها وجود دارد که در صورت همبستگی آنها را در برابر فقر تکنولوژیک قرار داد. اسلحه مواد اولیه و انرژی که شریان حیاتی کارخانه‌های دول صنعتی است در اختیار سومی‌ها قرار دارد. شکستندگی دول توسعه یافته صنعتی در برابر این اسلحه در جرایان تحریم نفتی اعراب عربان گردید.

از سوی دیگر مواد اولیه واقع در اعماق اقیانوس‌ها عمدتاً ترکیب یافته از موادی است که صادرات اصلی برخی از دول جهان سوم را تشکیل می‌دهد. بطور مثال کشورهای شیلی، زامبیا، زیمبابوه، صادر کنندگان اصلی کبالت، مس، منگنز و نیکل هستند و اگر وارد کنندگان این مواد بتوانند نیاز خود را از اعماق دریاها تأمین نمایند،

اقتصاد ملی این کشورها به شدت ضربه پذیر خواهد گردید. بنابراین اگر بتوان مواد اولیه را برای سومی ها نوعی ابزار بدانیم که می تواند زمینه ساز تعامل آنها با دول صنعتی گردد و آنان را قادر سازد که این مواد را با تکنولوژی معاوضه نمایند، بهره برداری یکجانبه از میراث مشترک بشریت می تواند کارآیی این ابزار را به شدت کاهش دهد.

در حال حاضر سومی ها بعلمت تأثیر پذیری مفرط از سیاست های دول توسعه یافته صنعتی در منتهای از هم گسیختگی و تفرقه به سر می برند. هیچ گونه عامل وحدت آفرینی که مبین آلام و مصائب مشترک آنها باشد مورد قبول جمعی از آنها نیست. در مناطقی که ابزار مواد اولیه و انرژی می تواند منافع دول توسعه یافته صنعتی را مورد تهدید قرار دهد، از هم گسیختگی دولتها از برنامه ریزی دقیق تر و شدت بیشتری برخوردار است. این وضعیت در منطقه خلیج فارس محسوس است. سیاست مهار دو جانبه برای به ضعف کشاندن دو دولت قدرتمند منطقه یعنی ایران و عراق از یک سو و قرار دادن این دو کشور بعنوان تهدیدی برای کشورهای ضعیف تر واقع در حاشیه جنوبی خلیج فارس از سوی دیگر، بازتاب سیاست های دول توسعه یافته صنعتی جهت مانع سازی در راه همبستگی بین آنان می باشد. این سیاست حتی به همبستگی احتمالی بین کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس نیز به عنوان یک خطر می نگرد. بهمین لحاظ هر از چند گاهی شاهد حاد شدن روابط خصمانه بین آنها می گردیم.

تجلی همبستگی در معضل نحوه بهره برداری از میراث مشترک بشریت، در حمایت یکپارچه از پیمان نامه ۱۹۸۲ حقوق دریاها و مقررات راجع به اعماق دریاها (موضوع بخش ۱۱ پیمان نامه) نهفته است. اکثریت اعضای جامعه بین المللی یک دهه برای تهیه این پیمان نامه کوشیده است، حال بر اوست که اجرای آنرا همگانی نماید. دول پیشرفته صنعتی از همبستگی کافی جهت ممانعت از همگانی شدن این پیمان نامه برخوردارند. آنان آگاهند که پیروزی سومی ها نه تنها به سیاست اقتصادی آنها ضربه می زند، بلکه می تواند مقدمه ای برای آینده گردد. به این معنی که الهام بخش این کشورها جهت اعمال سیاست مشابه در سایر زمینه های مشابه مثل فضای ماورای جو و خصوصاً به قطب

جنوب سرایت کند. زیرا این منطقه از کره زمین نیز دارای ذخائر هنگفت منابع معدنی است. بنابراین همگانی شدن کنوانسیون ۱۹۸۲ در زمینه منابع غنی اعماق دریاهای آزاد، می تواند طرح آنرا در سایر زمینه های مشابه در دستورکار سومی ها قرار دهد. منابع واقع در خشکی جنوبگان به اجمال عبارتند از: آهن، زغال سنگ، مس، مولیبدوم، نیکل، کرومیوم، کبالت، گرافیت، فلزات قیمتی طلا و نقره، فلزات گروه پلاتینیوم، سرب و روی و منگنز، کریستال های سبز شفاف، اورانیوم و توریم که فهرستی متجاوز از ۱۷۵ نوع مواد معدنی را تشکیل می دهد.^۱ علاوه بر این منطقه قطب جنوب از لحاظ استراتژیک دارای جایگاه والایی است. «جنوبگان می تواند یکی از نقاط بالقوه برای تهدید صلح و امنیت بین المللی محسوب شود. اگر توافق جامع و دقیقی در کلیه مباحث آن در آینده صورت نگیرد، اهمیت استراتژیک این قاره قدرتهای بزرگ را به وسوسه سلطه کامل بر آن خواهد انداخت.^۲» بنابراین این قاره جنوبگان می تواند صحنه صف آرای دیگری بین دول توسعه یافته صنعتی و سومی ها گردد.

اگر از هم گسیختگی کنونی در اردوی سومی ها ماندگار گردد و تعمیق یابد، داغ عقب ماندگی را پیش از پیش به پیشانی آنان خواهد زد. دول توسعه یافته صنعتی هلی رغم اختلاف و مواضع و منافع، هیچ گاه عام ترین و فراگیرترین محورهایی را که همگی در آنها اشتراک منافع دارند، ترک نمی نمایند^۳ بر سیاستمداران هوشمند و کاردان جهان سومی است که این روند را برای اردوی سومی ها رقم زنند. تلقی همبستگی بین دول

1- U.N Doc.; A/39/583.31 October 1984, PP. 89 - 96

به نقل از: حمید رضا ملک محمدی نوری - قاره جنوبگان در حقوق بین الملل و جامعه جهانی، ص ۲۹، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.

2- S.Jain «Antarctica: Geopolitics and International Law», Indian Yearbook of International Affairs (1974) PP.252-250.

به نقل از: منبع قبل ص ۲۳.

۳- کشورهای توسعه یافته در نحوه برخورد با کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای مواضع یکسانی ندارند. کما اینکه فرانسه و ژاپن به این کنوانسیون پیوسته اند. در حالی که امریکا و سایر دول صنعتی تا بحال از پیوستن به کنوانسیون سرباز زده اند.

جهان سومی بعنوان عامل تحمیل شیوه‌ای عادلانه بر دول صنعتی جهت سیستم عادلانه میراث مشترک بشریت و همچنین راهی جهت هم پهلو قرار گرفتن اردوی سومی‌ها با دول صنعتی، نوعی ساده اندیشی نسبت به پدیده‌های پیچیده سیاسی است. لیکن چنانچه به عنوان اصل برتر در سیاست خارجی کشورها برگزیده شود، می‌تواند چراغ راه سومی‌ها قرار گیرد. این استراتژی می‌تواند در کوتاه مدت با منافع ملی همگرا نباشد، لیکن اگر آثار خود را بارز سازد، قادر به تلفیق منافع ملی با همبستگی بین سومی‌ها خواهد گردید، در این میان محور قرار گرفتن پدیده‌هایی از قبیل نژاد، ایدئولوژی، زبان و... می‌تواند در جهت تحقق همبستگی مهلک باشد. فقر تکنولوژی و توسعه نیافتگی مصیبت مشترک سومی‌هاست. مفهوم همبستگی جهت غلبه بر این مصیبت مشترک در قالب ملی کردن سرمایه‌های خارجی و امتناع از پرداخت خسارت، طرح شعارهای انقلابی بی‌مفاهیم قهرآمیز، و... نمی‌گنجد. همبستگی به مفهوم تلاش جهت قرار دادن معدنکار در میراث مشترک بشریت، در قالب کنوانسیون ۱۹۸۲ مطرح است. امروزه، حتی همبستگی در کنفرانس‌های بین‌المللی از قبیل مجمع عمومی سازمان ملل متحد و صدور قطعنامه نیز عدم کارایی خود را به اثبات رسانیده است. زیرا در اکثر این مجامع دول توسعه یافته نقشی ندارند و در مقابل قطعنامه‌های آنها نیز سرخم نمی‌کنند. همبستگی به معنی تلاش در نشان دادن دول صنعتی در این گونه کنفرانس‌ها و قرار دادن منافع جامعه جهانی در برابر منافع آنها می‌باشد. به نحوی که دول صنعتی آگاه گردند که منافع آنان در پرتو منافع جامعه جریانی که سومی‌ها نیز در آن نقش دارند قابل حصول است. در این قالب نو چانه‌زنی دیپلماتیک جایگزین شعارهای پرطمطراق گردیده است و هوشمندی و درایت سیاسی جهت ممانعت از طرح مسائل منطقه‌ای و ملی جانشین عملیات چریکی شده است. در این قالب نو جهان سوم همبسته بعنوان یک طرف تجاری مطرح می‌گردد نه یک خصم آشتی‌ناپذیر. تاجری که در صدد انعقاد قراردادهای متصفانه با طرف تجاری خود برآمده است. میراث مشترک بشریت کاری است که همه در آن سهم دارند و باید ترتیبی عادلانه برای تقسیم آن ابداع نمود. کنوانسیون ۱۹۸۲

حقوق دریاها که حاصل بیش از یک دهه تلاش برجسته‌ترین حقوق‌دانان بین‌المللی می‌باشد، این ترتیب عادلانه را پی‌ریخته است.

سومی‌ها در حالتی قادرند خود را به عنوان شریک در این میراث مشترک سهیم بدانند که به امید گرفتن جایزه از دول صنعتی درصدها طرح دگم‌های ملی برنایند، به امید دستیابی به سیادت منطقه‌ای مخاصمات مسلحانه بی‌فرجام را پی‌نیزند، خود را بمثابة تهدیدی برای سایر دول جهان سومی مطرح نکنند، و.... سیاستمداران هوشمند و کاردان جهان سومی باید ضمن هم‌سویی تفاهم‌یار با هم‌گرایان خود، جریان‌سازی نمایند و فضای مناسب را جهت تکاپوی دول دارنده آلام مشترک فراهم آورند. در این حالت دول توسعه‌یافته صنعتی در کنفرانس‌های دیپلماتیک و رویه‌های عملی بین‌المللی به تجدید نظر نسبت به شریک تجاری خود در اصول مشترک پرداخته و قطب‌های مختلف آنها درصدد تبدیل مناطقی از جهان به شکارگاه اختصاصی خود بر نخواهند آمد. کما اینکه در حال حاضر خلیج فارس به این عنوان نامیده می‌شود.